آقای دکتر صباحی
۸۶/۲/۴

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸

۱۸۲۶۲
۲۰۹۴۲۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۹۴۲۷

کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۶۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۶۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعهٔ رساله در نبض - خرقه

مؤلف ناشناس، مرتضی قلی خان شاملو

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۸۲۶۲

...ی اسلامی ایران

...ه ثبت کتاب ۲۰۹۴...

خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۸۲۶۲

۱۸۲۶۲
۲۰۹۴۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۸۲۶۲
۲۰۹۴۲۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۹۴۲۷
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۶۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۶۲

رساله در طب متفرقه

بسم الله الرحمن الرحیم و بستعین

ذات الصدر

فصل اول در ذات الصدر موافق دستور حکمت و حذاقت پناه جالینوس الزمانی حکیم عبدالله شفائی ذات الصدر شده اولا قبل از ازالهٔ نقی باعتبار خوردن کاهو گاجر و الوی بخارات عارض شده عرق کاکوتی خورده روزه دیگر تلاش بسیاری نموده صفرا بحرکت آمده بوده آب یخ خورده و شب الو با لوپلو خورده و این نیز صفرا را بحرکت آورده بسینه رجیده ذات الصدر عارض شده بعض ذات الصدر هر چهار جزء مشارکت دارد اگر ذات الجنب باشد دو جزء طالب مشارکت و جزء ناضم نیز مشارکت جزء واقع ایستاده هست دو جزء طالب که مشارکت دلالت بر حرارهٔ صفرا میکند طالب آب سرد هست جزء ناضم که مشارکت خواهش دارد که هضم نماید باعتبار احتراق صفرا و جهت جزء چهارم که دافع هست آن نیز مشارکت میخواهد که دفع نماید آن نیز باعتبار جهت پهلوی مبتلا بض و التهاب غیر طبیعی هم رسیده آن نیز چهار جزء هست و این بض و التهاب تحریض میکند که دار و یا که دهنده بر طرف شده دو جزء طالب ایستاده هست دلالت میکند بر اینکه چهار جزء که جزء ناضم واقع مشارکت علاج غاب سپستان غب الثلب کل بنفشه پنج گانی تخم کل سرخ مساوی همه را جوشانیده بمجموع را جوشانیده نصف

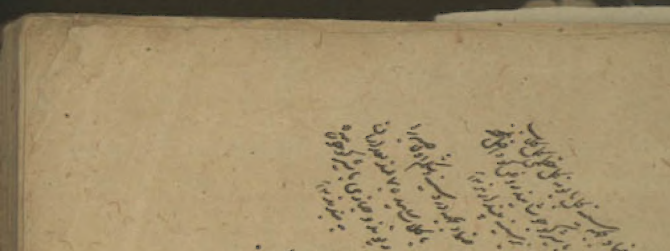

نموده دو روز نیسل نماند روز سیم فلوس از انچنان اضافه منفع نموده مکرر نصف نموده روغن بادام آب گاو بینی داخل نموده نیسل نماند غذایش بادام خشکه و بچه ای سینه کل بابونه کل خطمی کل کلاب بشیر کوجوشانیده روغن کو داخل نموده چند از مذرر چهارم غاب لعاب سپوش غب سهل که از سنوف سهل و از سنوف خضر شده بالعاب داده اول حب ایسیل نموده بعد از ان شیره را غذا ایضا سنوف سهل سنا که در شیر گاو یکشبانه روز خیسانیده خشانیده نموده باشند سه مثقال شاه ترده خشک یک مثقال حب ایلیل یک مثقال کل سرخ دو مثقال ترید مجوف مخلوک یک مثقال روغن بادام چرب نموده سقمونیای مشوی دو دانگ مجموع را کوفته و بیخته خوراکی یک مثقال نیم سنوف خضر اخضر ترید نموده مجوف مخلوک بروغن بادام چرب نموده یک مثقال کل گاو زبان دو مثقال کل بنفشه سه مثقال تخم خیار سه مثقال ریوند چینی یک مثقال کل سرخ سه مثقال کافور یک دانگ مجموع را نرم کوبیده و بیخته بقدر یک مثقال و نیم یک خوراکی هست هرگاه خواسته باشند سنوف را قرص سازند باید برگ خرفه یا عرق بید قرص سازند روز تخم غاب تخم خطمی تخم خیار غب الثلب مجموع را جوشانیده صاف نموده باضافه لعاب بیدانه دو دانه قرص دنیار جان نیسل نماند قرص دنیار جان کل سرخ کل بنفشه نیسل الثلب اصل اسپرس اسارون نارمشک طباشیر سقمونیای مشوی باعرق بید قرص سازند هر مثقال

چهار قرص میسازند خورانند و قرص دوم قرص دینار جان بجهة تقویت دل و حمای غشی نفع

کلی دارد غذا برنج و عدس با شیره تا وام طرف شب عود صلیب با گلاب سابیده

با یک پیاله عرق پسته مسل نمایند روز ششم آب کاسنی قرص دینار شادی بخیه صنف وغش

میل نمایند غذا بدستور مذکور صفة قرص دینار جان شادی گل سرخ گل بنفشه سنبل الطیب

اصل السوس انسار رون بادام مشک طباشیر سقمونیای شوی که شب سابقه روز در مایان شیر گرم

خیسانیده بهشند شادنج با عرق پسته قرص میسازند هر شقالی را چهار قرص میسازند خورانند

دو قرص روز ششم لعاب بدانه تخم ریحان با یک پیاله گلاب میل نمایند طرف شب

محل خواب جب ذهب با یک پیاله عرق پسته مشک یم کرم میل نمایند صفة آن بخیه قوت

دماغ دول عود صلیب شاه ترة خشک افسنتین فتیمون گل سرخ مروارید ناسفته دل

ورق طلا سعوط ساظه با آب صمغ جب سازند بقدر نخودی خورانند کمیت جب صلوان

مروارید ناسفته بقدر سه مثقال او لا باید در ماءون کوفت و بعد ازان با سکنجبین جوشانده

سابیده بعد ازانی کاسه را پر آب نموده بران ریخت بعد ازان بر هم زده بکاسه دیگر

دانچه در ته کاسه اول مانده باشد باز دوباره بسابند و بکاسه دیگر بریخت و بعد ازان

گذاشت که ته نشیند و آب را بریخته و از احشک نموده بکار برند صفة آن خون بره و غیره

مساوی با آب کند مساوی هر دو نصف نموده جواهر سفته را دران خیسانیده در شبانه

روز اگر فرصت نباشد دران بجوشانند و با آب خالص شسته استعمال نمایند خمیره بیخه

روغن گل سرخ را یم کرم نموده بسینه بمالند صفة آن برگ گل تازه سی مثقال روغن کنجده

مثقال داخل نموده چهل روز در آفتاب گذاشته بعد ازان استعمال نمایند روز هشتم تخم خیار تخم کاهو

تخم کاهو را زیانه دانکی مجموع را کوفته با عرق گاو زبان شیره کشیده باضافه تخم ریحان

ورق نقره وهب قیمل نمایند غذا چلو روغن کو طرف شب جب ذهب با پید

یک شب یم کرم بگذارند روز هشتم عود صلیب با گلاب سابیده داخل عرق گاو زبان نموده

باضافه جب ذهب میل نمایند طرف شب جب ذهب با آب کرم بگذارند غذا چلو

کو کو بارده روغن کو روز نهم بعد انه با گلاب لعاب کرفته باضافه تخم ریحان و جب ذهب

میل نمایند غذا بدستور مذکور روز دهم جب هلیله با یک پیاله آب کرم دو ساعت میل نمایند

صفة آن هلیله زرد هلیله کابلی ریوند مجموعه دانکی مجموع را کوفته و بیخته با آب جب سازند

مجموع دو خوراک کهت غذا اش مرغ کوشت خورده نشود روز یازدهم عود صلیب سبک

شاه مسعود با گلاب سابیده داخل عرق گاو زبان نموده باضافه تخم ریحان ورق نقره

کل ارمنی میل نمایند غذا چلو روغنیار کوشت خورد سبز بخیه مرایض چون معجون کرم بعجه کرده

تب عارض لازم شده علاج غاب تخم کاهو تخم خیار تخم کدو دانه مجموع را کوفته با عرق

گاو زبان شیره کشیده ترنجبین داخل غاب نموده باضافه لعاب اسفرزه قرص مبارک کرده

خمیره بیخه

روغن گل سرخ

قرص دینار جان شادی

جب ذهب

طریق سعوط ساظه مروارید

علت تب عارض لازم شده علاج

قرص مبارک

میل نمایند صفه آن شب دق مجوده و تهای عاره و بر قاز اماغ و شکی نشانند کل سرخ بخمیر

از هریک پنجدرم طباشیر نوشادر خیارین از هریک دودرم و نیم تخم کاهو سه درم و نیم نوشادر خرزه

سه درم تخم کاسنی چهار درم نوشادر تخم کدو دودرم روب السوس یکمثقال کافور اکلی نیم مثقال

معمول دودرم صندل سفید دودرم عود یکدرم کوفته و بیخته با کلاب اقراص سازند غذا

خیار اش خوردن بچه با میل و زیره روز دوم خاکشیر با یک پیاله عرق بید میل نمایند ضماد چوب

بید را با کلاب ساییده بگذارند که در آفتاب خشک شود بعد ازان با کلاب نرم نموده

بر پیشانی بمالند غذا چلوبا روغن کو روز سیم عود صلیب بمغز میل با کلاب میل نمایند

غذا چلوبا روغن کو ضماد بچه سکنجبین سر مریض عنب الثعلب عدس کوکنار برگ خیارین

با شیر کو جوشانیده برصدغین ضماد نمایند بچه تقویت دماغ مریض تخم کاهو خوشخاش

تخم کشنیز بادام مجموع را بوداده کوفته در میان کهنه نموده بمنهر سر گذارند روز چهارم

خاکشیر با یک پیاله عرق بید میل نمایند بچه بیدسکنجبین سر مریض گاه گاه جوبرگ بید کل خطمی از

هرکدام یکمشت مجموع را درون یک نموده دور اور انگبیر کرفته بجوشانند بعد ازان

سر آنرا و انموده سر را به بخار آن بدارند غذا بدستور مذکور بعد ازان سه روز بیکه

بچه خیار با عرق بید شیر ده کشیده بعد ازان میل نمایند ضماد بچه سر شیره خمیرا بر سر شیده

بر کپی پنبه غلیظ بر سر بگذارند غذا آبگینه شوربا با پارچه نان با چند عدد فوری میل نمایند مضمضه

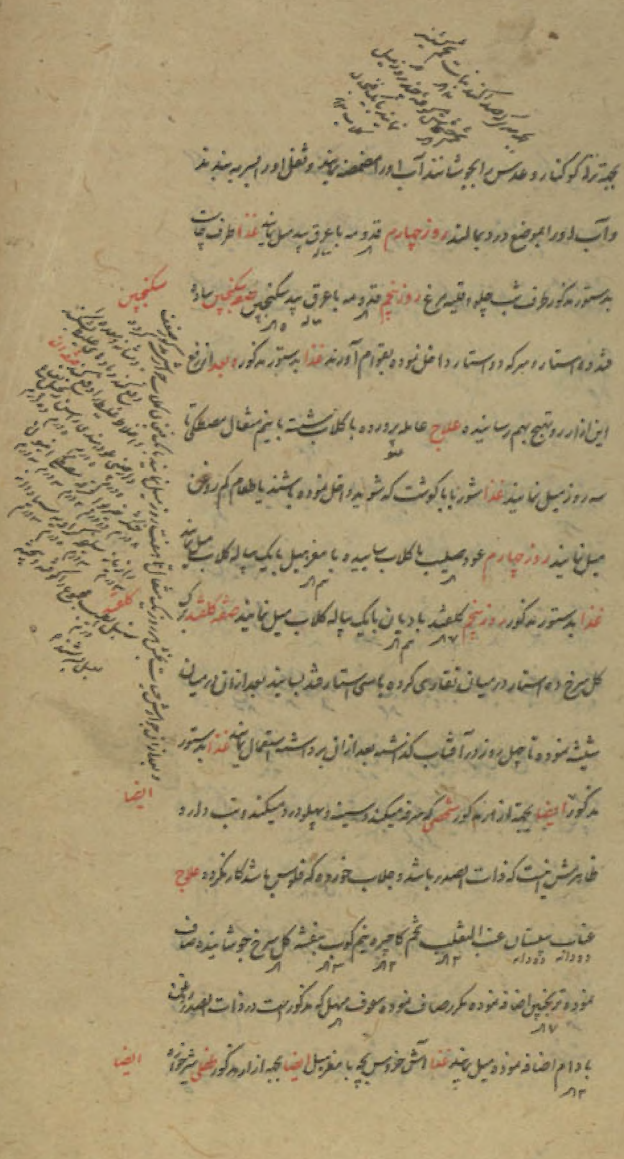

بچه را کوکنار و عدس را بچوشانند آب او را مضمضه بدهند و ثفل او را بسر به بندند

و آب او را بموضع درد بمالند روز چهارم قدوه با عرق بید میل نمایند غذا ظرف چلو

بدستور مذکور ظرف شب چلو با قلیه مرغ روز پنجم قدوه با عرق بید سکنجبین صفه سکنجبین ساده

قدوه استاره بر کدو استاره داخل نموده بقوام آورند غذا بدستور مذکور بعد ازان

این داروی را بیخ بهم رسانیده علاج عاطر پرورده با کلاب نشسته با نیم مثقال مصطکی

سه روز میل نمایند غذا شوربا با کوشت کوشفند داخل نموده باشند یا طعام کم روغن

میل نمایند روز چهارم عود صلیب با کلاب ساییده با مغز میل با یک پیاله کلاب میل نمایند

غذا بدستور مذکور روز پنجم کلکشه بادیان با یک پیاله کلاب میل نمایند صفه کلکشه تر کیب

کل سرخ ده استار در میان نقاوی کرده با سی استار صفه بنا بند بعد ازان در میان

شیشه نموده تا چهل روز در آفتاب کذاشته بعد ازان برداشته استعمال نمایند غذا بدستور

مذکور ایضا بچه از امراض مذکور شخصی که سرفه میکند و سینه و پهلو درد میکند و تب دارد

ظاهرش نیست که ذات الصدر باشد و جلاب خورده که فلوس باشد کار کرده علاج

عناب سپستان عنب الثعلب تخم کاهو تخم خربزه تخم کوب بنفشه کل سرخ خوشانیده صاف

نموده و بخمیر اضافه نموده مکرر صاف نموده بموجب مرهم که مذکور است در ذات الصدر طلا

بادام اضافه نموده میل نمایند غذا آش خوردنی بچه با مغز میل ایضا بچه از امراض مذکور بعضی شیرخوار ایضا

چنانچه خواسته چهل بار روغن گاو بر آن امتاج مناسب است اما چون نرود دویم

مداوا شود و اضافه نشود در اول پوست بلیله زرد گل نقشه سنباده گاو هر یک

بسته معمول چون شایسته و روغن بادام شیرین فاضل نموده و میل نماینده خدا اشفا

مریض و عدس و روغن گاو اگر چنانچه خواهش داشته باشد دو مغز خیار میل نماید

رابعیم میل بهت نفوذ منضج در اول را با اضافه قیمه هندی زرد سیکاشه دارچینی

زرد الو و تخم خیار بسته رسانیدن میل نماید خیار چنبر بادیان بنفشه مداوات باید نمود اضافه

نصف الثلث خیاری تخم خیار گل بنفشه گل بنفشه پوست بلیله زرد پوست بلیله

کابلی بلیله سیاه شاه تره خشک بیخ کاسنی بیخ خطمی گل سرخ زرشک بادام

مجموع را به سه سیر آب جوشانیده ثالث باقی مانده صاف نموده در وقت مصرف

کردن قدری داروش بدهند گل بنفشه بیخ خطمی شیرخشت مغز بلوط سپس اضافه باقی مانده صاف نموده

با اضافه روغن بادام میل نماینده اضافه دیگر در روز سوم اگر خواسته گوشت خورد سپس پنج یا شش

روز عدس و منضج و کشنیز میل نماید سوغ غره مذکور را دایم در شبهای میل علی الخصوص

باشنده اگر چنان ندارد روز سوم گوشت با یه شروع در آب کاسنی تازه نموده باقی طریق

آب کاسنی گرفته مرغابی که نهشته شیرخشت بیخ خطمی اضافه نموده دو مرتبه صاف

نموده در اول صبح میل نماینده اضافه اگر چنانچه ذرا تخفیف باشد چیز باقیه

پیه اعتماج و چاشنی تخم بادرنگ و قدری شکر اضافه نموده میل نماینده و باقی بستور

آب کاسنی اگر چنانچه سخت روز میل نماینده بهتر خواهد بود و در پنج یوم ضرور است

و گر نایم مداوا از خیار و کاهو و زرد الو سی لطیف بقدری میل چیوانند نموده و

ابتدا مداوا از تنقیح اول تا کاسنی اگر شب در محل خواب غوغره بستور مذکور

نموده و بعد از غوغره مضمضه نماینده باقی مانده آب برگ کاسنی آب برگ فرفیون

آب برگ چغندر سرکه یک بهار آب کاهو آب برگ پنبه جمیع را در یک بهار

نموده و الصدر بجوشانده تا نصف باقی مانده صاف نموده گل ارمنی مازوی سوخته

کات هندی جمیع را کوفته و چشه اضافه ابهای مذکور نموده بعد از غوغره مذکور

از این دوا یک مثقال بقدر دو مثقال در دهان ریخته پاره دهن اضافه کام

زبان تمام را بر مالیده و تا قدر مقدور در دهان نگاه دارند و بریزند و بقدر اندوخته

از جوشانده میل نمایند و اگر چنانچه خواهند دوا نمی شود کدام باقیه میل نماینده

داده می قطع داده پای از اضافه الشفا نموده و مرکب کوزه غوغره و دوا جوشانده

این دوا با منظر قوت قدری کمتر بسیار نافع است را بر سر چوبه چسبیده و با دوا بالا

چسبه و دوا را دوی مذکور ریزند و بقدر نیم مثقال جا داده دهان بروده بجای مذکور

بالا نه ربع اول دویم بلشت بالا نه آدرشای مرکب بستی بالا نه کوچک گشت

کوفته بعد از آن با آب غوره و سایبده بعد از آن مشغول نمود بعد از خشک شدن
با آب غوره دست زند و داخل سفوف بعد از خشک شدن نماید انشاء الله
تعالی بحمد شفا که داروی او چسبیده و غلیظ را شیر گردانیده و عوجیب کلاب نماید
داخل نموده بعد مدت مجوزه و سنگ مجوز الیه و زاج آب کشیده با آب خرفه ساییده
چند مرتبه بمالند و الده طفل را خوردن گوشت آبشک نماید
شخصی که در بلغم و جوشش و بی دارد بعد از شربت شیر بکار و مغز خوبس در داخل غرغره
نماید و اسکنجبین عرق کاسنی و زعفران شیر مسل نماید غذا نیز گوشت مرغ بحمد
چاشت نام جلوبار و غن گو ایضا بعد طلوع بحمد طفل کردن باد جوشیده و شیر
نیز دارد و شیر خوارده بحمد طفل را داده و سه را در میان عرق بید و قند شربت
طلب شیر داخل نموده بدانند که مجوز و الده طفل و داروی غلیظ غرغره و یک مثقال
تخم خیار با عرق کاسنی شیر گشیده و قرص و بنفشه را که گذشته عدد ذات الصدر
داخل نخود مسل نماید غذا شوربا و روغن گو چاشت نام جلوبار و روغن گو
بعد طلوع کشیر تخک عدس را شربت کدو را بکلوند و با یک مثقال شربت
و بادام مصفی کنند ایضا بعد طلوع بحمد شفا که دماغ او بجوشیده و دواهای تیز
و علامت و نشان جذام باشد علاج در روزه غلاب جوشانیده و غلاب

نموده طلب شربت مطلق نادر داخل نموده اولا چوب عرد در مکلوه کوبیده در
طلع قوزه و بعد از آن دوا را مسل نماید غذا چلو و بورانی پاروغن کاو
ظرف ظهر عرق کاسنی سکنجبین داخل نموده مسل نماید عصر خیار فیقال نماید غوره
داخل نموده با آب کاسنی نرم نرم کوبیده و چشانیده داخل نموده مکرر
نماید و دماغ تیز سعوط نماید داخل ارمنی با آب کوکنار ساییده باد دادای
مزبور داخل نموده بر سر طلا کنند و زنجبیل کافور تیز داخل نماید و آب گلو
تیز داخل نماید منفع غلاب کشنیز بنده الوی خیار تر سنگ غذا اش نمر
روز چهارم غلاب خرفه تخم خیار تخ کاسنی تخم کدو سیخ چوب سیاوشان
سیاوشان تخم کاسنی تر سنگ شاه تره خلر مس شیرخشت تر بحمس بشربت مرزا
مکرر شیره کرفه سفوف خضر اضافه تخم مسل نماید شربت دو مکرر مصفی صفرا بود
و بقیه ای که بیماران دوا را مسل نماید غذا چلو و بورانی پاروغن کاو
تا صاف مسل آمده باشد و نیم مرتبه مکرر بک مثقال در آن آب بجوشانند و بیالایند چند
نوبت چنین کنند تا یک من آمده صاف کنند و با یک حقه شربت بیدمشک بیاشامند
بار دوم سکنجبین آب تخ بارتنگ مسل نماید روز چهارم غلاب تخم کاسنی خرفه
تخم خیار سفوف خضر مسل که گذشت در ذات الصدر روغن بادام بوده

کوزه آب مذیره کرده سر او را با کل محکم نموده و بشوراب شکن گذارده سر خمره شود بعد
از آن برآورده داخل نماینده پرهیز از لبنیات و حلویات در روز گوشت نایدا
اشش در سنگ زمین و انار سیب و سفرجل و امرود میتواند خورد و جب
شاریخ خوردن در کوفت اگر سرخاب است صفران سعد کوفی سرشقال سرخاب
سرشقال شاهتره خشک سرشقال جوز بوا یک مشقال جب العلم سرشقال سیب سیب
سرشقال قلیه ی طاسه سرشقال مروارید سرشقال خاذ زهر مهری سرشقال یاقوت
سرشقال کهربا سرشقال است سرشقال شاریخ سرشقال عنبر یم مشقال بسود اسرشقال
بدستور مسهور با لعاب حب سازند خورد یم مشقال ایضا اگر بچه کوفت اگر خوان
چشم و پاشیدن بر زخم اگر هفت پشتش نیش کوفان اگر رود و بیرون آمده
باشد و چرک دهد آب انار جوشیده و با آب کشنیز بشویند ایضا بول وقت اگر
حلقه در شب یا دماغ از هر یک دو درم تخم گل چهار درم مرکی کبیدرم کوبنده با
دو اصل سفرجه بنا ایضا اگر بچه شخصی گوشت دندان او رفته و شخص
دلاله دارد بر با خوره دو او گلاب آب خار شتری و آب کوکنار و آب کشنیز و آب
عدس این مجموع را جوشانیده مضمضه نمایند ایضا ان صنوبر کبر بوکی مشاد
که مه گور بهت در اگر هاد کی سر که داخل نموده دو سه روز بر دهن بمالند بعد از

در وقت خواب سنوبی که مه گور بهت در اگر هاد کی سر که داخل نموده دو سه روز بر دهن بمالند بعد از
بیجا اگر بچه شخصی که از بیخ دندان او خون سیر رفته باشد و گوشت بن دندان
نیز رفته باشد دو اخار شتریز اگوفته آب او را گرفته باشد کرجوشانیده دهن را
بشوید بعد از ان در وقت خواب این سنوبی را بیاشامد بعد از آن بشیاف
مینیا طبیشیر تخم گل بنفشه از هر یک یک مشقال بسود زرد کلنار بر یک زر مثقال کرمانی شب
یا گوفته در چشمه نهفته نیز بیجا اگر بچه شخصی که دندان او جوشیده و گوشت
او نیز رفته باشد علامه اگفته باشد دو اخار شتریز اگوفته آب کشنیز تازه آب
برگ خرفه اندک داخل نموده میل نماید مذاقش نمریابد زنگ بدون گوشت
ایضا بیجا اگر آب کشنیز آب خار شتری طباشیر بریان پاشیده میل نماید ایضا
بیجا اگر خار شتریز اصلا یه نموده بقدر یک مشقال بر دوی آب پاشیده نگاه دارد
و چوست بسته دندان را سوزانیده و صلایه نموده با خار مذکور بر زخم پاشند
دستوان بر خمه آدم یا موی سر خمه آدم بسیر خرطوری بر یک مثقال بوزیدان
عدس هندی بقدر از اصلا یه کرده دندان را بنا بعد از آن موضع را باب چوب پنبه
باشند نسم آن قطعه دندان که گوشت او رفته باشد کبات هندی کس کبر بر خمه
تو تیا بریخته گلابا لوده کوفته مضمضه نمایند مجرب است بیشتر غلاب و لعاب دانه

شدن و منفعل است که مزاج حار بسیار طبیعی چون هضم کند و سکم او کما بسیاری کرده و در آخر خون
بخون آمدن شده باز و بسیار و بحس بسیاری در اعضای کبدی نزدیک بحس نباشد
باعث زور و بحس حرارت حب سلاطین شده و موجی شدن منفعل از اداره تر
شده و در اعضا روز آب برگ کاسنی تازه داده میشود بعد از آن سه روز دانه گیر فرخ
و نیار جان با عرق کاسنی داده میشود و سه روز دیگر شربت زرشک با قرص خیار جان
داده میشود غذا شش بادام باد انشیر ایضا بعد از اسهال یک دو بار شخصی که اسهال شده
سکم او خون بحث کار میکند و آب برگ خرفه قوی بار بسکک طباشیر سهل نمینه روز
دیگر بار بسکک بار دفع بادام سهل نمینه طرف عصر طبیعت باعرق بید مشک
کل محتوم نیز مناسبت اگر کل محتوم نباشد در حوض کل و خاستن نکنند غذا آش
فصل نهم در منفعل ها و این بر سه است که سکم او هم میرود و شب پیش از روز میرود غذا
که خورد و شود بجهت ضعف هضم و دفع چیزی زیادی دارد و اگر آب خورده شود تر زیاد
زیاد میشود و اگر آب خورده نشود و غش عارض میشود و منفعل این گونه هر چهار را
موجبت در هضم نیز خرج میکند اگر خرج اول ضبط شود دلالت دارد بر آن که
شش ماه بهت که صعب از اداره بهت و اگر خرج دوم ضبط شود یعنی خرج کشش بر هضم
شود دلیل بر موت بهت در اسهال و بطوس نافع است ایضا و فصل ها شخصی ضعیف

دارد یعنی اسهال دارد و شب نزدیک صبح خواب میرود و مرادی که میکند با
- مختلف بهت باعتبار انکه طبیعت صحیح بهت کاهی خونه بکبد شده و رطوبت
کبد با منفعل دفع میشود و سرخ رنگ بهت و متوجه برادره شود و رطوبتی که از و با منفعل
دفع شود زرد رنگ چیا شده و علی هذا القیاس اسهال این مرض باعتبار برودت
بهت دلیل بر این که کام و دهن و مجرای حلق خشک بهت در نهایت تشنگی و عطش
بسیاری دارد این باعتبار بهت که رطوبت را طبیعت با منفعل دفع میکند و رطوبتی
بهت که متوجه دهن و حلق شود و کم دفع تشنگی نماید لهذا مدام آب طلب بهت لیل
برانکه اسهال از برودت بهت بعضی این مرض هر چهار جزء موجبت در هضم
این چهار جزء از جهت اسفل چهار جزء دیگر هم میرسد و که غیر طبیعی بهت اعم چهار جزء
غلی بهت و این چهار جزء غلی را اطبا انحاء البرودت مینامند این چهار جزء غلی
دلالت میکند بر برودت و این مخصوص بمنفعل بهت و اگر بعضی حصه داشته باشد
بعضی از مرض هر چهار جزء شریک است و در پهلوی این غیر طبیعی چهار جزء غیر طبیعی
از جهت اعلای بعض هم میرسد و این هر چهار جزء غلی بهت و این چهار جزء را
اطبا انحاء الحرارت میگویند و این مخصوص بمنفعل اعلای بدن بهت علاج مسرود را
بعد از یک مثقال شش حصه نموده روز اول یکدانگ طرف صبح و یکدانگ طرف ظهر

دیگر آنکه طرف عصر داده شده روز دیگر طرف صبح دهد آنکه هم طرف صبح دیگر آنکه
هم طرف شب داده شده روز دیگر طرف صبح دهد آنکه هم داده شده روز دیگر
طرف صبح سه آنکه داده شده روز دیگر طرف صبح چهار آنکه داده شده روز
دیگر طرف صبح پنج آنکه داده شده روز دیگر طرف صبح یک مثقال آنکه
رفع استعمال شده مربض بجام ریخته در زیر بام غذا امشب کبوتر با آرد بیه عدد آنرا
طعام داده شده و بایدب به ایضا مضع ایضا ضعیف و اطفال و نارسیدگان ضایع
شده و در اثنای علاج باید داد و طاقتی که بجگر از ضعف و آنکه میکند همراهی هم میدهد
و بسبب آن ضعف در جگر هم سیده و بسبب ضعف جگر ضعف در دیگر اعضا
شده و علامت ضعف جگر ضعف اعضا است یعنی سکسکه و پیش از شب میرود و
بسیار منغص است چنانچه نیست که جگر جذب رطوبت باقی او ضعف نمیتواند نمود
و نیست که رطوبت بقی هم رسانیده و در اواخر پیش از شب میرود و اگر در ضعف هم رفع
و بسبب او جگر ضعف هم رسانده شب پیش از روز نمیرود و علامت ضعف دیگر
عرفه ناتمام است که میکند علاج تقویت جگر در دیه باید نمود و ضعف اعضا باعتبار ضعیف
بسا توانائی نیفته ندارد و در اواخر شب بعلاج به راه آمدگی شدائد چنانچه اولا شب
صدر را فرو برده بعد ازان دوا را بجورند صدقان بعد از یک مثقال منضج عربی مکا

مثقال

مثقال نیشکر یک مثقال کبیر انگبین مثقال شانزده مقبول یک مثقال سعتر یک مثقال
میعه صابر یک مثقال سپستان دانگی با کلاب حب سازند خوراکی جدا آنکه تا دو
مثقال با سپستان بدهند شام طعام با سپستان بعد از ان قرص سرطان بلوط یا دو شاخ بخلی با شربت
کشوث سرشک مناسب است نافعیت مکرر دیه شود و شربت کشوث سرشک که بجهت ضعف
دیه داده میشود و نیز که بجهت خشکی چشم زرده در یک خشک تیز میباشد داده میشود الا شربت
کشوث شیرخشت داده میشود و شربت کشوث بجای شربت شیرخشت بالتزام آورند
بهر دو صورت انتفاع است ترتیب مدل شیرخشت است در خوردن مقدمات داده
و اضح جدا نمی نوانند نمود یا عضا اگذر تخمین بالطبع داده و شربت مذکور را بهر دو سبب
در هر جگر میشود و حتی کشوث داده شود هر روز باید ملاحظه نبض نمود که هر کاه
کشوث زیاتی باید تدریج کشوث را کم باید نمود و اگر حرارت زیاده شود و نبض سبک
حبه رده اما می خنک یا آب برگ کاسنی با شربت داده شود و شربت کشوث سرشک بجهت
ضعف دیه و بجهت جانب لب کرکنده شده باشد در اندرون تزریق دیه و بجهت
است صفه آن پوست پنج کاسنی پنج مثقال پوست پنج زرنباد پنج مثقال بادیان مثقال
افسنتین دو دو مثقال تخم کاسنی مثقال دیه کشوث سرشک مثقال کل کشوث سرشک مثقال
تخم کشوث پنج مثقال تخم خیار چنبر چهار مثقال تخم خربزه مکرک

خاکستر کرم کدو تهٔ بعد ازان با کلاب سایده و مقدر میل خشخاش مصفیه بوداده کوشد
با عوض کاوزبان شیره کشیده و میل نماید حب خود لوله و بارد ۲ اولاحب ۱ خورد
بعد ازان رب سرو را خذا چلو قلیه با گوشت ۲ ۱ مصفف معده و مجفف تخم شکم
روزی چند دست میرود و با تقل بغم دارد و بیرون خون و زرد روح علامت مصفف
معده بهت علاج معجون حیات بخش که مذکور است در ذات الجنب و طفح صبح میل نمود
بعد ازان یک پیاله کلاب بخورند غذا چلو و قلیه و بعد از غذا بچهار ساعت معجون
حیات بخش میل نمایند بعد ازان کلاب ۲ ۱ مصفف معده و طفح چهار پیاله آب سیار
و نانی بسیاری بخورد این دلالت دارد بر مصفف معده علاج دوازده روز توشش
دارد هر روز یک مثقال میل نماید تشویش ۱ ۲ اعضای رئیسه را قوت دهد تخم
و تقویه را نافع بود و لون را نیکو گرداند و فرح آورده و بوی دهن و عرق را خوش
خوش کند و اشتهای طعام آورد و قبل از طعام و بعد از طعام توان خورد مصفی آن گل
سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل بر مصطکی دارصینی دارچینی از هر یک
سه درم فلفل و کبابه از هر یک بیست عدد بوا از قرنفل از هر یک دو درم تخم
مغز یک رطل شکر صافی صد مثقال آب گلاب و شیر خشت از هر یک صد مثقال
روز اول بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پست غربال بیرون کنند

با نشاسته صاف بقوام آورده او در ا کوفته و بیخته بان آمیخته ۲ ۱ مصفف
شست معده و طفح شیر خوار و بسکم ۲ ۱ مصفف معده و مجفف تخم شکم
و نافع بیخ شیره و لثه و ۲ ۱ مصفف معده و ۲ ۱ سبب ۲ ۱ مصفف معده و طفح ام
رسیده و علاج بجهت طفح خورد و سیب با کلاب سایده با قرص دینار بجان که مذکور است
در ذات الجنب جامد که بخورد و الده و طفح چهار مثقال میل کرده با کلاب سیب
کشیده و قرص دینار بجان و اهل خورد میل بنماید طرف شب معجون حیات بخش میل نماید
غذا چلو قلیه با گوشت بخورده نشود ۲ ۱ مصفف معده و طفح و ۲ ۱ سماق مصفف
معده و ۲ ۱ علاج اگر دوا بان کوفته با کلاب سیب کشیده و بیذ اصفاد نموده میل
نماید با کلاب بخوابد کلاب ۲ ۱ پنج روز ۲ ۱ مصفف معده و طفح صبح بخورد سیب
با کلاب سیب ده ۲ ۱ اصل کیپاد عرق کاوزبان نموده میل کرده قرنفل بوا
میل بنماید طرف شب معجون حیات بخش میل نموده بعد ازان یک پیاله کلاب بخورد
بعد از غذا یک ساعت معجون خورده نشود ۲ ۱ بجهت تخم که مصفف معده و دارد قدار
و معده او ترشش میشود و اگر او قات غذا را پس کند دانه علاج بعد از شیر معجون
جاوید زبان طرف صبح یک پیاله کلاب میل نماید وقت خواب معجون حیات بخش
کلاب چند روز میل نماید ۲ ۱ بجهت ترشش شدن غذا در معده و ذهاب اگر چند

یک مثقال

کرتانی باشد و غرض اول دست چپ نفخی است دلالت میکند که باتان منفوخ و مجوف
دوم نبض دست چپ نفخی و ورمی دارد و دلالت میکند بس خواهد شد که شیاف او
خورده و دوم عود دیگر میکند ایضا شخص سرد است و بول او خورده و نبض تمام حرکات
او مساوی عریض گویا که باد دارد و سردی غالب شده و انجوش نفخ سیل میدهد
ایضا مزاج ماده الحیوة گوید غرض را قوت دهد و بشهوت آورد و بلغم را دفع کند و نیز
دسمل ایمل را دفع کند و دشت و دردکرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی زیاده کند
و باه را بسیار کند و مزاج را سخت کند و قوای قوت دهد و نشاط آورد و رنگ را نیکو
گرداند بوی دهن خوش کند و پیراز را موافق بود ایضا آن نبض فضل دار فضل دار
چنین آمد مقشر علیل مشنج سنه سی زاده مدبج خصیه آلشعب منفر چیقوزه با بوته
شیرازی پنج آن ناچیر تازه از هر یک ده درم سوزن منقی سی درم عسل مصفی سه درم
اده دیر با بوته زاسپیدرم نما فاده نمایند بطریق متعارف معجون سازند ایضا شخص چشم
سبب خلط خورده بسیار خورده سده و خود دیر میکند دوم خورده نبض است
رهبت مشوق دارد و ظاهر میشود که چیزی خورده مکروه است که قوی باشد قوای
نبض دست چپ بوده اجزای او نیست و نقصان غلظ داده یعنی سده و دوم کرده دارد و
هر چهار خود نبض شوق دارد و دلالت میکند که این قدر است که طبع با قی گیرد پس از نمایند

موقع نمایند شده و باعث هیچ کرده علوا خورده دو پنج روز هست ایضا بگیرد شخص
دو پنج روز است کرتب دلالت دارد شده و دلیل بر نبض خورده دوم دست راست صعب نبض شخص
و باد دلالی داده و دلالت بر استحکام مرض و سده میکند و خورده و دیگر میت و هیجا
خورده دست چپ نبض است و این نیز دلیل بر استحکام مرض است ایضا شخص که نگاه
بسیار خورده و مرکب خورده دوم نبض قوی دارد و دلالت بر قوه و روح حیوانی دارد و عریض و نفخی و
اجزای دیگر مختلف و منضبض و دلالت بر سده دارد و یکدست نمود کامل خورده دوم
نبض انضاج دارد و اجزای دیگر نبض قوی و ضعیف و بطی ایضا شخص چند سیاه خورده نبض
اختلاط شده نبض او عریض و نفخی باشکم چند دست کار کرده و دوا اسهال شده
سفوف نخود نصف درد و نصف تب بخورند ایضا شخص که هر روز سرد نبض
بعد از ظهر و بعد از یک ساعت تب میکند و بعد از دو ساعت عرق میکند مدام
در عرق و ساعت بساعت سرد میخورد سبب زیاد تا ظهر است و امد کرصفرا
با دم ضم شده و با تیز دردسر میکند منفوخ او غرا اول نبض تا کرد دلالت بر سرما خوردن دارد
و ظهر زیاد خورد دوم میت که دلالت بر سده باعث سده خاکشیر جوشانیده شده
خورده و خورد دوم نبض دوم دلالت بر چیزی مکروه دارد و آن خاکشیر
جوشانیده است خورد و مکرر میکنیت ایضا شخص که نصف جگر داشته بعد از ظهر نبض

قوده و درم راب السوس مجعده مصطکی خافث از هریک سه درم روغن بنفشه چهار درم
مرصف چهار درم کوفته و بیخته بعسل سرشته خورانکه یکدرم تا دو درم با یک پیاله گلاب
میل نماید وقت خواب سبب مرده اریده بستوده کوزبخزنه غذایش سمانی یا گوشت
کبوتر با گوشت کبوتر قیه چلو بخزنه شاهد اگر مکرر دیده باشد خوراند و رشته ترکه زیره و اطریفل ابرو
از هرنی هرکدام سه مثقال از هرنی کوفته با گلاب جوشانیده قدری نگذ داخل نموده بلعقه
کشوث سه روز داده شده جوارش خوزی کرمانی کهنه در ضعف معده و دوا
اگر کرم یک روز و یک شب داده شده چون حرارت انحطاط یافته قدری ترنگبین شده و سرکه
این دوا داده شده تخم خیار با گلاب شیر گاو شیده و با غذا و قبل از غذا نوشیدنی میدهی
مصطکی تخم کرفس تخم کشوث تخم مثقال از هرنی پنج مثقال انیسون پنج
مثقال پنج کاسنی پنج مثقال کمون خافث پنج مثقال کمون بنفشه پنج مثقال مجموع را نیم کوب
نموده با گلاب و آب بشب خیسانیده صبح جوشانیده مصاف نموده قدری
هستار هر یک هستار را نموده بجوشانند تا بقوام آید بخورانند مکرر مسهل نماید غذا شیر
زرشک و چلو داده شده ایضا شخصی سودا غلبه دارد دست و پا و رم داده خیار بچه
دو درم تخم کرفس را یکدرم زیره دارچینی با گلاب سائیده بالغه مقوی با گلاب جوشانیده
خورد صیب را با گلاب سائیده و غربال نموده مسهل نماید سه روز بعد از آن بچوزیت

خشش که مکروهات ذات الجنب را دفع نماید و روز بخزنه غذایش کبوتر بادام و بیضه گاو
غلاف بادیان ابجوش دران بخزنه غذا ایضا شخصی سودا غلبه شده و این شخص بیمار و بدبخش است
مدد و زنه مثقال برش نخورده اصل بیکرد و نهایت کریست و برش نیز برش نخورد با وجود
گرمی بیکره برش نزدیک بیکرد از حد خود گذشته ضعف بسیار رسانیده و گاه جذب کیموس نخورد
میکند و بعد از آنکه کیموس بیکرد آمد قبول اندراض ضعف نکرده بعد دیرزود و بعد دیرزود ضعف
بسیار رسانیده زود میکند پاره پاره بیاب هم کرده رم زود دستها بسیار رسیده و پا دیر دیر با حکم میرود
و قدا اعظم نشده می آید بعد از هفت روز دانه فتح دارد باید تخم بیکرد نموده نوده و با جوش داده بخزنه
روز اول صبح بعد یک مثقال میل نماید و بعد از آن یک پیاله گلاب بخزنه غذا شیر زرشک
خواب یک مثقال میل نماید بدان گلاب بعد از دو روز باین منوال اول صبح
اول شب وقت خواب میل نماید و مثقال با یک پیاله گلاب اگر شیر ترش نخورد
دوا را اگر کم داده شود دمی بر شش هم خواهد رسانید چون برش خورده میشود باید این
منوال داده شود که از سرد مکیم محمد صالح است که بجهة بستاری زرد و جلو و تخم
و از مجربات دوست و بجهة ضعف کبد و طحال و کرده نیز مفید است ترکیب این است تخم
سه مثقال تخم میل سه مثقال از هرنی دو مثقال تخم بزرالبنج دو مثقال تخم خیارشنبر
دو مثقال تخم خربزه قاری دو مثقال گلاب شیر سفید یک مثقال گل ارمنی تخم مثقال تخم کشنیز یک

قرص خاصه

دواء اکلیل کوهی که مذکور است در سوء القنیه و سکنجبین بزوری و بهر یکی و قرص خاصه بدین

دستور بگیرند سپرز و تهای پنج کمتر انانخواه بوده و سعد و بکش بدانگ آن عصاره خارخاست

پست درم سنبل الطیب یک درم جدا شیر خشت چهار درم کوفته و بخته با صافی سرشته اقراص

سازند داده میشود با جای آب یک شیشه روغ بادیان و یک شیشه روغ بنفشه بهم کرده یک شیشه

گلاب بعضی اوقات میل گلاب بتوان داد و اکثر اوقات بی میل بدین نهاده و

نفع دارد در رفع قشنگی بسکنه و استعمای طبی و طبیعی اگر چه بیماری قدیم این و استعمالت

و قشنگی باشد مرهم این دو استعمالت و قرص گلاب بالاف سه قشنگی بزرگ طرف میشود و بدین

استعمال هم چهار بدن و کاسنی داده میشود و تربد بسیار نشوان نمود ایضا اطریفل استعمال ق

کرمانی مصطفی بگیرند علی هم چهار برده با گلاب شیره کشیده قرص خاصه

داخل نموده میل بنهند بعد ازان شربت بزوری طرف صبح طرف شب بچون داده اکلکم

داده میشود با پارچه روغن خاصه ایضا مرهم استعمال زنانه و مرهم دوا با زعفران سعد کوفته با زرنباد بخته

سایبده بر درم روغ بنفشه یا بجای گلاب غذا نخواه آب با گوشت کبوتر داده و بدین عصاره

خارخاسک که هر روز خانه میکند استعمال تیز شده علامت بهم نرسد و دست با نمک و تخم

داده و علاج با کلیه زنانه با گلاب شیر کشیده میل نهاده طرف عصر کچیل پرورده

بخورند غذا آب گوشت با چلو میل نهاده فشرده شربت خاصه بعد ازان با کلیه زنانه

شربت خاصه

با پارچه گلاب میل نهاده غذا بسنوده مذکور هر گاه نوبه طرف نشود و جواب

داده میشود دوم روز جواب یک شیشه زنانه با یک پیاله گلاب میل نهاده غذا بسنوده مذکور

مذکور روز دیگر بچیل گوفته شده نخود میل نموده میل نهاده غذا بسنوده مذکور

بچون چاودیدنی که مذکور است دو نصف بعده دوده طرف صبح میل نهاده بعد ازان

یک پیاله گلاب بخورند طرف شام بدون گلاب بخورند ایضا بچه طفلان دوازده

ساله بهت استعمال دارد با مغز خشخاش خراب زنانه ازیشون مذکور کشت با قرص

برادران شیر کشیده قرص دیبارجان مذکور بخورند غذا آش کبوتر با برده و میل

اکوشت از انخورند هفت روز شربت یاقوتی که مذکور است در ذات الصدر با

قرص دیبارجان که مذکور است در ذات الصدر طرف صبح میل نهاده طرف شب چون

که مذکور است در رفع سده میل نهاده غذا صبر زرد را با گلاب سیاه پخته غذا

استسقا صبر را با آب تخم سایبده غلیظ بالند این غذا دوقتی که

استسقا باز باشد علامت بوده است که وقتی که دست بگذارد موضع دوم

سرد باشد علامت آنچه استسقا کبود تر دارد یک ماه هشت قدری نخورد میل نموده بعد ازان

که کبودی ازهم پاشیده شود بعد ازان در میان دو سال کتان بخته صاف نهاده

برنج را بهم کوب نموده داخل کنند و اش پخته بدهند که بخورد ایضا بچه طفلان استسقا

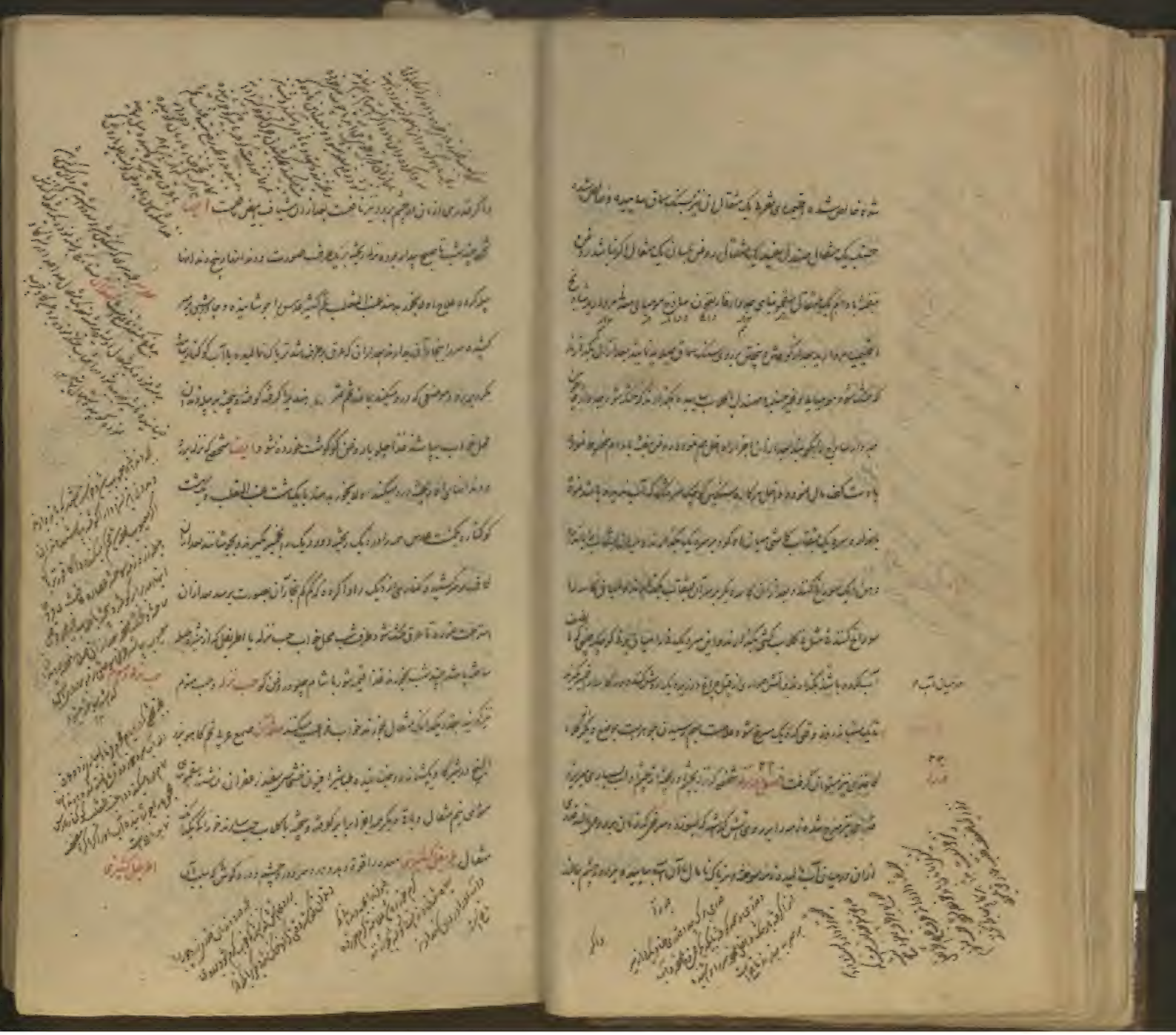

[illegible]

حرارت باشد آب برگ کاهو [illegible] و آب کشنیز و آب [illegible] حل نموده [illegible]

[illegible] بیاشامد و [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] ایضا [illegible] عناب

[illegible] صاف نموده [illegible] کشیده [illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible] نافع است [illegible]

[illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible] عناب [illegible]

[illegible] کشیده [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] مراق [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] شب وقت خواب

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایضا [illegible] خوردن غذا [illegible]

[illegible] معجون [illegible]

[illegible] صبح و شام نافع است ایضا [illegible] مراق [illegible]

[illegible]

[illegible] عناب سپستان [illegible]

اصل السوس [illegible]

[illegible] صاف نموده [illegible]

[illegible] معجون [illegible] صبح و شام [illegible] غذا [illegible]

[illegible] با گوشت کبوتر [illegible] زعفران ایضا [illegible] مراق [illegible] عناب

سپستان [illegible]

صاف نموده [illegible]

[illegible] عناب سپستان [illegible]

[illegible] صاف نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] عناب [illegible]

[illegible]

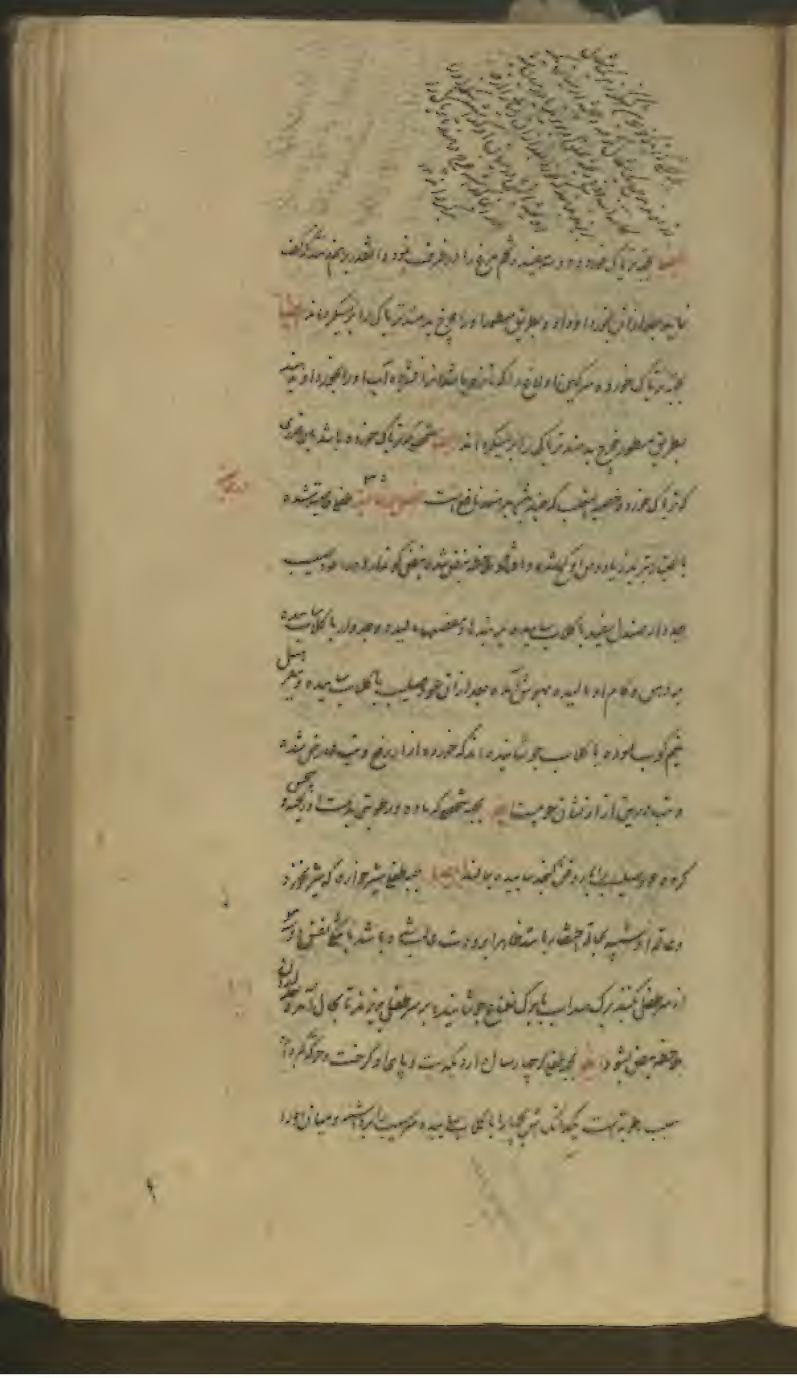

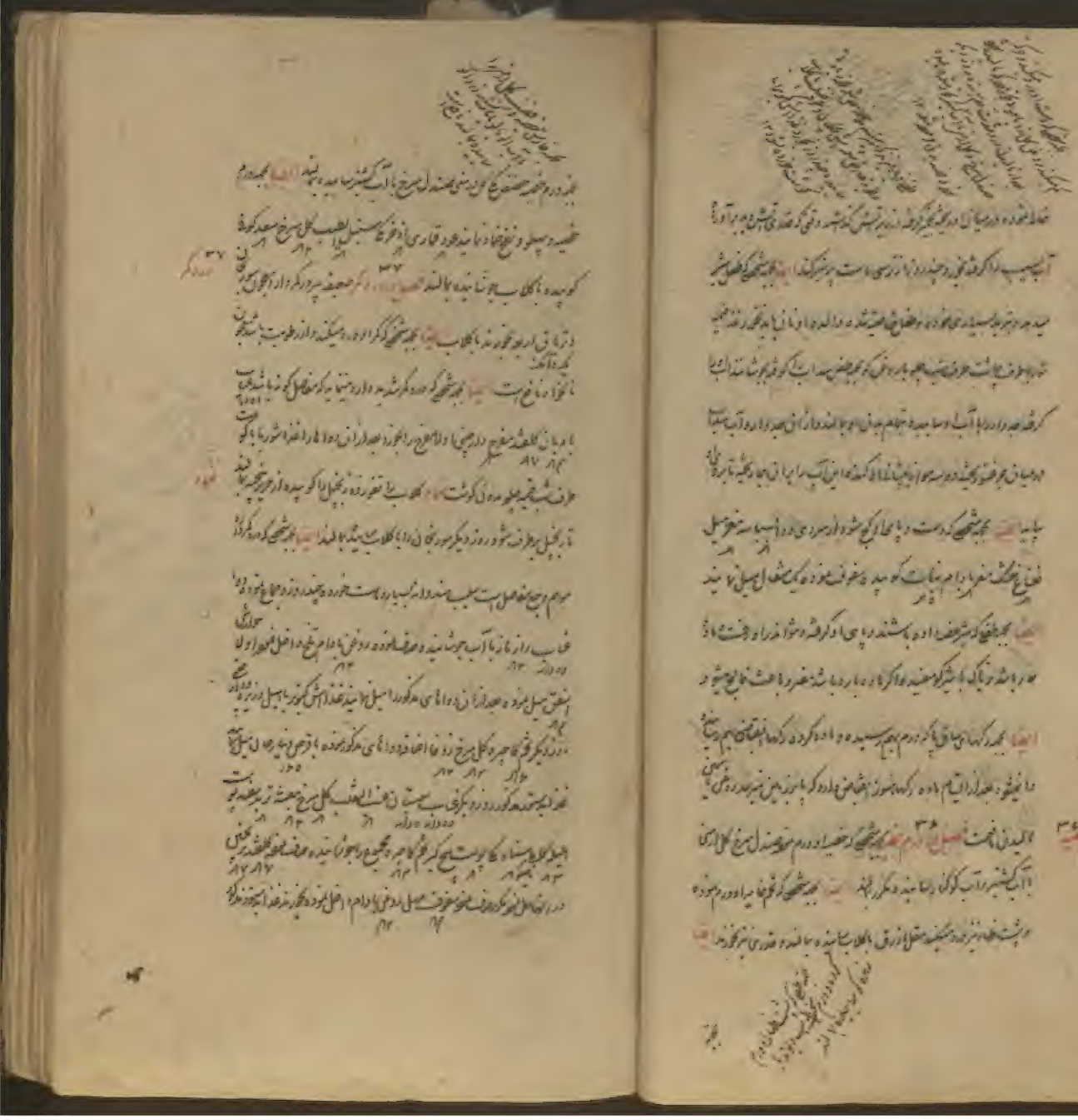

مرهم شود بعد از آن سرزانو ورم نموده کشته شفتالو را جوشانیده و در روز بسته اند بعد از آن
شیر گاو را با اسفرزه جوشانیده اند اندکی قاسنی بر سر ورم بسته اند که سرد کند بعد از آن
شیر گاو و اسفرزه را بسته اند سرد کرده بعد از آن کوچه و کتیرا و مغز حرام بسته اند
[illegible] در بدن زخمها بهم رسانیده که میان او گود افتاده و حوالی جوشهای زرد
دارد و علامت فساد خون است دوا [illegible] لعاب [illegible] صبح بخورند
حجامت کنند غذا شوربا عدس اگر ماده بر طرف نشود ریوند را با آب کشنیز یا آب
کوکنار سائیده بمالند [illegible] شخصی کنده داره خواسته باشد که پخته شود شفتالوی خشک را
با آب جوشانیده ببندند تا سه روز بعد از آن قدری چغندر داخل نموده جوشانیده
ببندند [illegible] مرهم [illegible] ماده بر گوشتی با قلاخیازی کوفته با شیر گاو جوشانیده
ببندند [illegible] وقتی که خواسته باشد که ماده سرد کند قدری قاسنی را بر سر آن چسبانند
بقدری که خواسته باشد سر زخم وا شود بزرگ یا کوچک بعد از آن بارتنگ و ریشه
خطمی را کوبیده با شیر گاو جوشانیده ببندند سرد میکند [illegible] شخصی که پهلوی
راست او درد میکند و کنده کرده نان کلاغ و دو تخم مرغ با پوست اندک سرکه
داخل نموده مجموع را کوفته جوشانیده مرهم میشود به پهلو اندازند [illegible] طفلی که
ران او کنده بهم رسانیده برنگ بدن زرد او [illegible] با گلاب سائیده مالیده [illegible]

[illegible]

در بیان علاج مرض فرنگی از کتاب جناب عمران مآب
حکیم [illegible] مشهور بقبلی علاج این مرض منحصر بزیبق است
و اگر با این دوا قطع ماده نشود چیزی بهتر از عشبه خوردن نیست
و در بعضی از بلدان که در هوای آن حرارت بافراط باشد
خوردن چوب چینی قایم مقام عشبه میشود اگرچه در آن بلاد عشبه نیز
میتوان داد و از قول بعضی که گفته اند که عشبه حرارت مفرط
دارد و در مزاج حار استعمال او جایز نیست تشویش
نکنند زیرا که ما تجربه کرده ایم و بسی نافع یافتیم اگرچه مزاج صاحب
مرض مزبور بسی حرارت داشت و علامتش این بود که گاهی در [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در معرفة نبض ... [illegible]

دانستن پاره‌ای ... از نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

... نبض ... نبض ... خورده نبض ... خورده ... [illegible]

... خورده ... نبض ... خورده نبض ... خورده نبض ... [illegible]

جوشانیده خورده نبض ... خورده نبض ... نبض ... [illegible]

... خورده نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

نبض ... خورده نبض ... خورده نبض ... نبض ... [illegible]

... از نبض نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

... نبض ... خورده نبض ... نبض ... نبض ... [illegible]

[illegible]

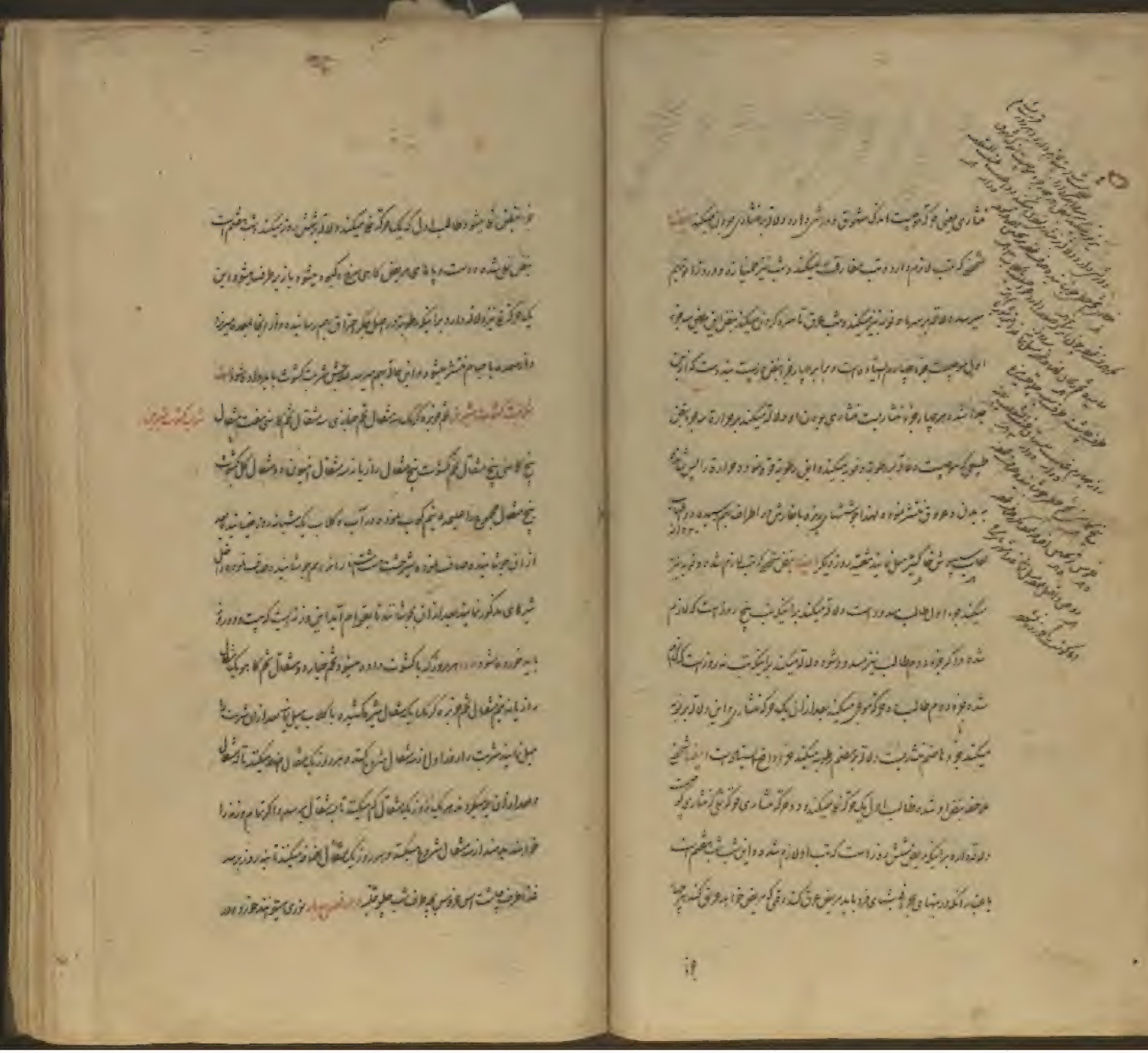

خشاری باشد جزء سیم که ناضم است با بیست موجبه باشد و جزء چهارم با بیست با ده
باشد نتیجه جدا از حرکه سه جزء اول حرکه گفتند دوا دیاق با هیجده شود ایضا منفصل
شخص که دیروز نقطه اخیر دو جزء اول از اقع منضم نشده و دست چپ جزء اول از اقع است با
نتیجه جزء دوم و حرکه از بیکند جزء اول که حرکه موجبه میکند دلالت میکند بر اینکه موجود نضم نشده
و این منفصل اوزد که ساعت از نوزده گذشته و دیده شده جزء دوم طالب مشاریست
طالب عقد است میکند سیم و چهارم بیستاریست دست راست دو حرکه خشاریست که طالب عقد
میکند جزء ناضم در حرکه موجبه میکند بعد از ان که حرکه خشاری دلالت دارد که منفصل عقد
منضم نشده و ناضم عقد است جزء اقع دو حرکه مشار بیکند بعد از ان که حرکه موجبه دلالت
بر رفع میکند ایضا شخص دوازده و نیم ساعت دیروز منضم دیده شده جزء اول که طالب است
سه در حرکه دوم که طالب است موجبه جزء سیم که ناضم است دو حرکه خشاری میکند یک
حرکه موجبه و جزء چهارم که رافع است سه در جزء دوم که طالب است
موجبه دلالت میکند بر اینکه جدا کردن اول جزء دوم منضم نشده و استطاعت حفیظ بوده باین
سبب رطوبت در عروق جمع شده بنابراین جزء دوم موجبه جزء اول است سه در جزء دوم موجبه است دلالت
میکند بر اینکه عقد لا کرنب دوم خورده متفق منضم نشده بجهت سبب منضم نشدن
باقیمانده موجبه جزء دوم که دلالت بر رطوبت میکند که عقد اول فاسد شده و رطوبت

جزء سیم سه جزء دوم حرکه خشاری دارد یک موجبه دلالت دارد بر اینکه جزء دوم ناضم است
و بیستاریست جزء چهارم دلالت دارد بر اینکه دوست شکم کار کرده و یک چیز خارج کرده
کند بیستاده است و اگر نه صباحت که جزء چهارم خشاری باشد شوق ناضم و خشاریست
و بیستاریست جزء چهارم تیزه دلالت دارد بر اینکه این شخص قریب شام صداع بهم خواهد رسانید
باعتبار اینکه ناضم را منضم میکند بر اقع میدهد و دفع میکند و در بیرقت ناضم کند
دافع قبول میکند سبب اینکه بر دفع رطوبت سبب است پس لابد رطوبت در زده ناضم
میماند و این رطوبت احتراق بدر سانیده صعود و دفع میکند صداع عارض میشود و چون
زنجبیل خانم رفت بخدا رسیل خانم اگر صداع عارض نشود و اگر صداع عارض شود
بعد از طعام نخورد ایضا ملاحظه بعضی شخص شود بعد از رفت جزء اول سه در حرکه خشاری دارد
که طالب عقد است جزء دوم حرکه اول خشاری دو حرکه دوم موجبه حرکه سیم خشاری جزء
سیم که ناضم است هر سه حرکه اول خشاریست موجبه جزء دوم دلالت دارد که عقد اول منضم بعد
باقیست خشاری بودن جزء سیم دلالت دارد که در منضم نشده است جزء دافع است نتوانسته
شوق بر دفع کردن و دفع کردن شوق بر دفع کند سه در حرکه اول خشاریست حرکه دوم موجبه
شوق دارد بر خروج دلالت دارد که این عقد الیس است شوق دلالت دارد بر خروج دلالت دارد
بر دفع این شخص شوق بر دفع خواهد دلالت دست چپ سه در حرکه اول خشاریست از نیز ۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول

در اسباب صفای خون و منفح غلظه مرکبت بسفائن سرد منفح غلظه مرکبت
ف الاصل منفح غلظه مرکبت زوفا منفح غلظه مرکبت گرم یابس گاوزبان سرد
منفح صفراست تخم گاوزبان صفای صفرا و تبرید میکند سرد تخم کاهو تبرید معتدل منفح
بلغم و محلل بلغم است تخم خیار سرد در اول و محلل و منفح صفراست و از بیار گرم و خشک
بود دست و نفع میکند لعاب اسپغول سرد تبرید و نفع بت صفراست قرص کافور
جان تبرید پیش مبشرست تقویت بحر احمده دفع و دفع ماسار یقا میکند لعاب
بزرقطونا سرد مسکن صفرا اصل بلغم باست تخم کاهو سرد معتدل صفرا منفح
بلغم است بزرقطونا سرد مسکن صفرا و معتدل کبدست قرص طباشیر طبیعی تبرید
میکند مسهل صفرا مسکن تپهای حاده و محرقه گل بنفشه سرد تبرید میکند مسکن صفرا منفح
بلغم است تخم کاهو سرد تبرید میکند تخم خیار سرد و تبرید میکند لعاب بزرقطونا سرد معتدل
قابض مسکن صفرا تخم شاهتره سرد خشک تبرید میکند عرق بید سرد و خشک تبرید میکند
گل بنفشه سرد و معتدل کبد و قلب مصفی خون تخم خیار سرد و خشک تبرید میکند قرص
کافور مرکب الفوائد جاذب و دافع غلظ فاسده مصلح مزاج حاری ضعیف و
مرکب کبد معتدی کبد و بدین بیان مجرب شده بسبب غلظ زرد دافع یرقان سرد معتدل قلب

و کبد است و تبرید میکند دافع جاذب سرد معتدل قلب و کبد است و تبرید میکند
در صفرا و مزاج مسکن صفرا معتدل صفرا و کبد است خیارشنبر سرد خشک منفح غلظه مرکبت
تخم خطمی سرد و تر منفح غلظه مرکب است گل بنفشه سرد تبرید میکند منفح غلظه مرکبت
مسکن تپهای تخم خرفه سرد و تر منفح غلظه مرکبست پوست خیارشنبر سرد معتدل صفرا و مزاج
حاد تخم خرفه تپهای تبرید پیش مبشرست تبرید پیش مبشرست از بیار گرم و خشک و کبد و در
دماغ قابض مسکن صفرا اصل تخم خرفه سرد و تر منفح بلغم تبرید میکند بابونه گرم و خشک
قابض تخم خرفه سرد و تر مسهل صفرا و دافع میکند انیسون گرم و خشک معتدی صفرا منفح بلغم تپهای
سرد و خشک غیر مضعف دافع مستمر قرص اصابه ادرع کیف تخم خرفه سرد و خشک
مسکن صفرا قابض محلل بلغم تبرید میکند تخم خرفه سرد و خشک قابض معتدی صفرا
کبد بسبب مضعف معده است ادرکیوس گرم و خشک معتدل مسکن صفرا و
بلغم معده است بسباسه گرم و خشک معتدل است مسکن صفرا و بلغم معده است
بابونه سرد و خشک و قابض است افسنتین گرم و خشک اضافه از یک درجه صفرا
یعنی مزاج مضعف صفرا وی مزاج است اصل السوس گرم و تر منفح بلغم است تخم خرفه
گرم و تر مسهل اخلاط مرکب است و محلل اورام حاده و غیره دافع ۱۰۰ سرد و تر مزاج
سده محلل اورام حاده و غیره عاقرقرحا گرم و خشک تبرید میکند قرصیه گرم و خشک معتدی صفرا

شیاف که بواسیر و خون رفتن از مقعد باز دارد و شکم را
نرم کند بگیرند تخم حنظل ده مثقال مصطکی چهار مثقال
بخرما و آب سداب شیاف سازند صفت بخوری که
درد بواسیر ساکن کند بگیرند پوست تخم حنظل و مر
و جوز سرو بکوبند و با آب سرو تر حب سازند هر یک
بقدر جوزی در وقت حاجت در دهان باید گرفت
و خشت پخته را سوراخ باید کرد و بر سر آتش باید
نهاد و آنکس را بر آنجا باید نشانید تا شفا یابد
صفت مرهم بجهت باد بواسیر بگیرند مقل و مرداسنگ
و سکبینج هر کدام ده مثقال بیعه و افیون هر کدام
پنج مثقال روغن دانه زردالو یک وقیه موم سفید
یک وقیه زرده تخم مرغ ده عدد مرهم سازند چنانکه رسم
است صفت مرهم مقل از برای باد بواسیر و آماس مقعد
و آماس لب بگیرند موم زرد ده مثقال روغن و سرکه
بیست مثقال مقل ازرق و کوهان شتر و مغز ساق گاو
هر کدام ده مثقال مقل را در لعاب تخم مرغ حل کنند و دیگرها
را بگدازند و در موم و روغن مرهم سازند

رساله موصوف بخرقه و بجهة مرتضی قلی خان شاملو

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سبحان الذی رنگ آمیزی بساط حمد و سپاس حکیمی که خرقه
معرفت را بر قامت صحیح مزاجان درست اعتقاد
بریده و رشته عمر طبیعی لذت را بسوزن عیسی خاصیت
ادویه شفا طراز کشیده و بوقلمون پرواز اندیشه و طاوس
خرامی قلم صنعت پیشه صورت پذیر نیست و چهره پردازی
تصویر لعبت بیمار آنست که در اختلاف آب و هوای
نفس اماره بر بستر چاره جویی افتاده اند هیچکس را مقدور
نه نوشد اروی منقبت تمام خاصیت شاه ولایت پناه
مشکل گشای عقده خاطر علاج طلبان دار الامان اخلاص
باد بعد از تشریح بدن عبارت آرایی و تصریح معنی سخن پیرا
مجرد پیشه پیشه آزادگی و شکسته خاطر قلمرو افتادگی راقم
مجموعه جانفشانی در راه دین و دولت ابد مد

صاحبقران

صاحبقران ثانی یعنی خسرو سلیمان تخت آسمان شهنشاه
سکندر بخت ایران پناه خلد الله ملکه الی یوم القیام غلامزاده
قدیمی لقب صمیمی نسب مرتضی قلی ابن حسن شاملو در لباس
عریانی طبیعت اقتباس دیبای دو رویه معرفت خواص اشیا
از قانون صحت اطبا نموده جهت برهنه شان پوشیدگی
راز و خاموش طبعان حیاط از همزبانی در پرده انشا
نشانید که چون نقاب لفظ از روی معنی بردارند قماش
مدعا را به بینند مقصود قامت آرای عالمیان گردد چون
این چمن خوش آب و رنگ که از هر گل بویی تازه و از هر
چشمه آب رویی بی اندازه دارد موسم بخرقه ساخته قلم
نازک رقم دست از دامن طول کلام کشیده سر از گریبان
[illegible] بیه است برآورد بجهة اول در تحریک صورت
ارجمند از صلب خواهشمندان در رحم پاک
[illegible] مطلب را ندیده اند و سبب عدم
[illegible] توحید قسم است در باب عدم

علت فرزند از جانب مرد باشد علامات و علاجات
آن و اگر از جانب زن باشد پرده عصمت مدعا از چهره
نمایش عروس مطلب گشوده میشود [illegible] در شیوه جماعی
که هر کس مباشر حرکات آن گردد و رنگ لذت فاعل و
بوی غنچه مفعول هوای نفس انسانی راست و مدهوش
کنار و آغوش گرداند و ذکر خواص ادویه چند که چون در قضیب
طلا نموده جماع نمایند زن آنقدر ذوق لذت یابد که از مرد
جدا نتواند گردد و بی او قرار و آرام نداشته باشد

حقیقی بعدد بسیار تواند بود چه نفایس جواهر را هر آینه
عزت لازمست و اکثر مردم طالب لذات حیوانی
و مشتهیات نفسانی اند و اختلاط با ایشان بقدر
مقدور ضرورت باید نمود و حکما این طایفه را تشبیه
بتوابل کرده اند که در اطعمه بقدر حاجت بکار باید داشت
و قلت و کثرت آن هر دو موجب فساد شود ارسطاطالیس
گفته که مردم بدوست در همه حال محتاجند در حال
رفاهیت جهة استلذاذ بحضور ایشان موانست
و در حال شدت بجهة امداد و معاونت و بحقیقت احتیاج
اعاظم سلاطین که بی نیازترین مردم توانند بود بمستحقان
تربیت بل بفقرا و مساکین که احوج باشند همچون
احتیاج فقرا و مساکین است باهل ثروت و انقراطیس
گفته که اگر همه دنیا بتمامی کسی را باشد و از فایده صداقت
محروم حیات بر او وبال بود بلکه بقاء او ممتنع اگر گمان

کند خطاست چه جوهر صداقت صادقه که در معیار اعتبار
تمام عیار آید از نوادر نفایس عالمست و در وقت وقوع
مصیبتی و هجوم نعمتی هیچ چیز از کنوز و دفاین بلکه دنیا
و ما فیها نافع نیاید و بجای دوستی که مهمی مساعدت نماید
یا در وصول بسعادتی اعانت کند نباشد چندانکه سعادتمندی
که ازین نعمت عظیمه حظی وافی داشته باشد و اگر چه او را
از دنیا هیچ نباشد و از و سعیدتر آنکه با وجود منقبت
سلطنت ازین سعادت محظوظ باشد چه پادشاه را
اطلاع بر کلیات و جزویات امور مملکت و مصالح
طوایف رعیت ضروریست و درین امور متکثره دو
چشم و یکدل و یکزبان کافی نیست و چون بحکم صداقت
چشم و گوش و دل و زبان دیگران ملک او شود بچشم همه
بیند و بگوش همه شنود و بزبان همه گوید و ضبط امور
مملکت بر و آسان گردد گفته اند که چون خواهد کسی را

بصداقت

بصداقت اختیار کند اول استخبار احوال او نماید تا
با پدر و مادر در حال صبیا چگونه سلوک نموده اگر بجریمه
عقوق موسوم باشد اصلا بر و اعتماد نباید کرد و او را
بدوستی نشاید گرفت چه هر کس که حقوق والدین را
بعقوق مقابل دارد از و هیچ چیز طمع نتوان داشت
بعد از آن از کیفیت معاشرت او با دوستان و معامله
با ایشان تفحص باید نمود بعد از آن اختیار احوال او
در شکر و کفران نعمت اولیاء نعم باید نمود اگر بصفت
کفران موصوف باشد رغبت در دوستی او نباید کرد
چه در اوصاف اشقیا هیچ خصلت از کفران نعمت
مذموم تر نیست و در صفت سعدا هیچ خصلت از شکر
نعمت ممدوحتر نه و مراد بشکر نه مجرد مکافاتست چه
گاه باشد که کسی بسبب فقر از قیام بمکافات عاجز آید
اما بدل محبت و ولاء ورزد و بزبان مدحت و ثنا

کوید و چنین کسی معتمد نباشد پس تامل نماید در حال اهل
او بلذات و جمع اموال اگر حرص بر و غالب باشد صداقت
نشاید پس نظر کند در میل او بترفع و تغلب اگر درین
باب مفرط باشد هم مردود باشد چه بادا عیه تغلب
انصاف مغلوب باشد و زیاده از حق خود طلبد و آخر
الامر مودتی بزوال مودت کرود دیگر ملاحظه باید کرد
اگر شغف بانواع لهو و لعب استماع اغانی و معاشرت
با عوانی او را از رعایت جانب دوستان حقیقی باز
دارد بمحبت او رغبت نباید کرد و چون در جمیع این
صفات از بوته امتحان تمام عیار بیرون آید او را
صدیق کامل و شفیق فاضل باید دانست و جوهر محبت
او را باشد جان در کنج کنجینه دل نگاه باید داشت چه
لا فخر الا ما لصدیق الکامل و بعض حکما گفته اند انی لا اعجب
من بخیل و لا صدیق فاضل لیکن اینچنین کسی از کبریت

او را باشد

احمر عزیز است و اگر دست دهد بر یکدوست حقیقی اختصاص
اولی باشد چه قیام بمراسم حقوق اشخاص متعدده نماید زیرا
که شاید که مقتضای احوال ایشان متخالف باشند مثل
انکه بموافقت یکی انبساط و فرح اظهار باید نمود و بموافقت
دیگری انقباض و ترح چون سبب عداوت و اغلب
نوع از خلطه و معرفت سابق است چه کسی با او بیش از چه
سبق معرفتی نبوده از و دشمنی مستبعد نماید و دشمنی
بعد از کمال اختلاط و اطلاع بر دقایق احوال مضر تر باشد
پس در اختلاط طریق احتیاط مرعی باید داشت و
بقدر ضرورت اکتفا می باید کرد کما قیل نظم عدوک من
صدیقک مستفاد فلا تستکثرون من الصحاب
فان الداء اکثر ما تراه یکون من الطعام او الشراب
و چون دوست بدست آید رعایت حقوق او را
واجب دانسته بمهماتی که او را سانح شود قیام باید نمود

ترح اندوه ناک

وبملاقات او استظهار بشاشت باید کرد و به ثنا و
محمدت بی شوب تملق و نفاق ابتان باید نمود و
بخلوص ضمیر و محبت باطن اکتفا نباید کرد چه اطلاع بر
مطویات قلوب مخصوص علام الغیوبست و معایب
حقیره و تقصیرات جزویات را که منسوبات بدوستان
باشد اعتبار نباید کرد بلکه اغماض ازان واجب باید
دانست چه افراد بشری ازان خالی نتواند بود و اگر
درین باب امعان نماید مؤدی بوحشت و وحدت
و حرمان از فضیلت صداقت گردد و درین امر
تامل در عیوب خود مؤدی امری عظیم است چنانچه
در حدیث نبویست طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب
الناس و چون باین وظایف مواظبت نماید محبت
خالص و مستحکم گردد و باین سبب غربا و کسانی که
با ایشان سبق معرفتی نداشته باشند بجانب او

منجذب

منجذب گردند و از وظایف صداقت آنکه اصدقا را
با خود در نعمتها و مراتب شریک گرداند و از اظهار
اختصاص بآن محترز باشد و مصدر کرامت را از
شوب منت محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع
شود با ایشان بنفس و مال مواسات کند و در احزان
با ایشان مشارکت نماید بلکه مشارکت در ضرر از
مساهمت در سرا و کد و انفع است و در نفوس اوقع
دعوی الاخاء علی الرخاء کثیرة بل فی الشداید یعرف
الاخوان و در مراعات ایشان انتظار التماس
ایشان ننماید بلکه از امارات و شواهد معرفت احوال
ایشان کند و اگر در صدق امارات وهنی مشاهده
کند اهمال جایز ندارد بلکه در محافظت و استمالت مبالغه
بیشتر کند چه اگر او نیز اعراض نماید علاقه محبت انفصام
پذیرد بلکه شاید که حجاب غلیظ شود و بقطع و مفارقت

کلی انجامد وطریق آنست که بی تکلف آنچه مادهٔ کدورت
باشد از دل دور کند تا برکت راستی بصفا مبدل شود
مداومت برین وظایف واجبست چه هر گاه که
سکن یا ملبوس یا مرکوب را تعهد ننماید و در مراعات
ن اهمال کند بفساد انجامد پس اعراض از تعهد کسی که
دو خیرات دارین توقع توان داشت چگونه باشد
انکه از فوات صداقت وانقلاب بعداوت ضرر
نهایت متصور ست چه غوایل عداوت بعد از محبت
ترو مراد جدال اگرچه مطلقا مذموم ست با دوستان
شنع است چه ازان اختلاف خیر و اختلاف
تباین انگیزد و تباین مبدأ همه شرور ست و باید که
اصلا با دوستان بتعلم علم و ادب که اورا باشد
خست ننماید چه مضایقه با دوستان در متاع دنیا
در محل تزاحم است شنیع است فکیف در علم که با تفاق

ازیاد پذیرد و بتجمل اشقاص کیرد و چون از دوست
مشاهدهٔ چیزی کند با او نظهار موافقت نماید بروجهی که
متضمن شبهی لطیف باشد و مسامحت و مداهنت با
او دران عیب جایز ندارد و چه اینصورت محض خیانت
باشد و طریق شبه لطیف انکه اول بمثل یا حکایت غیری
اورا ازان آگاهی دهد اگر نافع نیاید بطریق تعرض و کنایه
اشارتی بان نماید و اگر بتصریح احتیاج افتد در خلوت
بعد از تمهید مقدمات که مقتضی وثوق باشد اداکند
و از غیر او اگرچه دوستان باشند اخفا کند چه باید که
اصلا نام را مداخلت ندهد هر چند بنای محبت استوار
باشد زیرا که بسعایت نمام در صدد انهزام و انهدام
آید و حکما نام را تشبیه کرده اند بکسی که بناخن دیوار
مستحکم را میخراشد تا سر انگشت را جای پیدا کند و چون
رخنه یابد بتیشه آنرا بزرگتر سازد تا بالاخره منهدم

کند و در حفظ محبت احتیاط بلیغ واجب شناسد
چه مدار نظام امور و قوام مصالح جمهور بر آنست کما
سبق مرارا لمعهٔ هشتم در آداب معاشرت با طبقات
ناس چون شخصی مقایسهٔ حال خود با اصناف مردم نماید
از سه وجه خالی نتواند بود یا بمرتبه بالاتر از ایشان
باشد یا مساوی یا فروتر اما معاشرت با قسم اول از
لمعهٔ پنجم معلوم شد و اما معاشرت با قسم دوم سه نوع
باشد اول معاشرت با دوستان دوم معاشرت
با دشمنان سیوم معاشرت با کسانی که نه دوستان
باشند و نه دشمنان و دوستان دو صنف باشند
حقیقی و غیر حقیقی طریق معاشرت با دوستان حقیقی معلوم
شد و دوستان غیر حقیقی اکثر بتصنع و تملق خود را
بدوستان حقیقی تشبیه دارند بقدر وسع با ایشان
مجاملت باید نمود و در استمالت قلوب ایشان باید

کوشید

کوشید باشد که بشرف صداقت حقیقی فایز گردد فاما
اسرار و عزایم و مقادیر اموال و عیوب خود را از ایشان
پوشیده باید داشت و ایشان را بتقصیر مواخذ نباید کرد
و در اهمال حقوق معاتب نگردانید و بقدر میسور بمهمات
ایشان بر وجه بشاشت خواه بطبع و خواه بتکلف قیام
باید نمود و اگر ایشان را ترقی در جاه و کرامت شود در
تودد و تردد نباید افزود اما اعدا دو نوع باشند نزدیک
و دور و هر یک دو قسم آشکارا و نهان و اهل حقد در
عداد دشمنان ظاهر باشند و اهل حسد از دشمنان
مخفی و از دشمن نزدیک احتراز بیشتر باید کرد چه اطلاع
او بر دقایق احوال بیشتر باشد و در مآکل و مشارب و
مصادر و موارد از و غافل نباید بود و احتیاط مرعی
باید داشت و عمده در سیاست اعدا آنکه اگر میسر باشد
بمواسات و تلطف ازالهٔ نقصان از دل ایشان

بنمایند و اصول حقد و عداوت منقطع گردانند بهترین
تدبیرات باشد و بعد از یاس ازین تا بمجاملتی ظاهری
توان گذرانید بهیچ وجه اظهار دشمنی رخصت نباشد
چه قمع شر بخیر خیر باشد و دفع شر بشر شر و بسفاهت اعدا
التفات نباید کرد و تحمل و مدارا شعار خود باید ساخت
و از منازعت و مخاصمت احتراز باید کرد چه سبب زوال
نعمتها و فساد دولتها و فکر دایم و هم متوالی گردد
بلکه بهلاک نفوس و ضیاع اموال و دیگر مفاسد منجر
شود و عمر گرانمایه ازان عزیز ترکه بتدبیر معارضه با
اعدا کند و از شرایط حزم آنکه از احوال دشمنان
متفحص باشد و بر اطلاع در امور ایشان جهد
بلیغ نماید و چون بر احوال ایشان اطلاع یابد
در اخفای آن سعی کند و اختلاف جایز ندارد و الا
بوقت ضرورت چه نشر معایب دشمن سبب اعتماد

او یان شود و عدم تاثر ازان و نیز شاید که بتلبیسی دفع
غاید آن مشغول شود و چون مخفی دارد تا بوقت
مصلحت اظهار کند کسر و قهر دشمن حاصل شود فاما گر
بعضی ازان بحسب مقتضای وقت با او اظهار کند
تا چون داند که بر عیب او مطلع شده شکسته دل و محزون
گردد و در کار نباشد و اصلا به بهتان خود را ملوث
نسازد چه کذب موجب قوت و استیلای خصم
باشد و نزد اکابر و حکام شکایت از اعدا ننماید تا بر
حقیقت حال مطلع شوند و اگر سعایتی یا وقیعتی کند
قبول نیفتد و در بعضی احوال نسبت باو متهم گردند
و باید که بر عادات و شیم هر صنفی از ایشان مطلع شود
تا آنرا بمقابل دفع کند و ازانچه موجب قلق و اضطراب
ایشان بود هم واقف باشد تا در وقت خود
استعمال نماید و افلاطون گفته بهترین طریقی در

دفع اعادی آنست که خود را در فضایل که میان
ایشان مشترک باشد بر ایشان راجح گرداند چه یا آنکه
خود بدرجهٔ کمال رسیده باشد تعرض اعادی را
از خود دفع نموده ایشان را بذلال و تسفل فرسوده و
تلفظ بدشنام و تفرین و لعنت و غیبت شیمهٔ
زنان و ناقصان است و از عادات ارباب عقل
و کیاست دور چه آنکه خود متلبس باخلاق سفها شده
باشد از آن بسیج مفرقی بخصم نرسد ایشان را بر تعرض
عرض خود باعث شده باشد و حکایت کرده اند که
شخصی پیش ابو مسلم مروزی بقصد ندیمی آمد و در بدی
نصر سیار که از قبل مروانیان والی خراسان بود
خوض نمود ابو مسلم را خوش نیامد او را از جمله بلیغ
فرمود و گفت اگر بجهة غرضی دست بخون ایشان
آلوده کنیم ما را در آنکه بزبان تعرض عرض ایشان

نمایم چه غرض و چون دشمنی را آفتی رسد که خود از آن
ایمن نباشد شماتت نکند و بآن اظهار فرح ننماید چه
بحقیقت چون آن آفت مشترکست باخود نیز کرده باشد
نظم ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری شادی
مکن که بر تو همین ماجرا رود و اگر دشمن با و پناه
آورد یا بر و اعتماد نماید باید که از و غدر و خیانت
محترز باشد و شرط کرم و مروت بجای آورد و چنان
کند که حسن سیرت و عهد او همه کس را معلوم شود و
رذایل و دنایم بدشمن باز گردد و در تعیین بمقتضای
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة تأسی بصورت
و سیرت مظهر حضرت متمم مکارم الاخلاق واجب داند
چنانچه نقلاً آثار روایت کرده اند که کعب بن زهیر که
از فصحای عرب بود قبل از آنکه بشرف اسلام فایز گردد
بزبان هجو بعضی از خدام عتبهٔ رسالت و عاکفان کعبهٔ

جلالت را ملوث کرده بود حضرت رسالت پناه خون
او را مهدر ساخته بود چون کعب ازین معنی خبر یافت
دانست که از آسیب قهر آن حضرت جز بظلال رحمت
بیدریغ او که بحکم وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
ذرات دو عالم را شامل است پناه نتوان آورد و قصیدهٔ
غرا که بزیور رفعت و کمال حضرت ختمیت پناه محلی است
ترتیب نموده برسم اعراب بر شتری تیز رو سوار شد
و طی فیافی کرد و چون خود را بآستان ملایک آشیان
رسانید بعد از سلام افتتاح بانشای قصیده نمود و در آن
اثنا تمهید معذرت و استغفار نموده چون حضرت
استماع فرمود رقم عفو بر جریدهٔ هفوهٔ او کشیده برد
یمانی که بیمن آن استنجاح امانی توان نمود از تن
روح پرور و جسد مطهر بیرون کرده حواله باو فرمود
و او را در سلک بندگان مقبل منخرط گردانید و دفع

ضرر

ضرر اعدا را سه طریقست یکی اصلاح ایشان فی انفسهم
و اگر میسر نباشد اصلاح ذات البین دوم احتراز از
شر ایشان باختیار بعد منزل یا ارتکاب سفری دور
سیوم قهر و قمع و آن آخر همه تدبیرهاست و اقدام
بران وقتی نماید که دشمن شریر بالذات باشد و احتراز
از شر او بهیچ وجه دیگر متصور نباشد و داند که اگر دشمن
برو ظفر می یابد بیشتر ازین ضرر باو میرسد و داند که آنرا
عاقبتی مذموم در دنیا و آخرت نیست با وجود از غدر
و خیانت تحاشی باید نمود و اگر انگیز قهر او بدست دشمنی
دیگر نماید اولی باشد و اما حسود را باظهار نعم و ارادت
فضایل و دیگر اسباب سعادات داخلی و خارجی که
موجب احتراق او و هیجان مواد آلام نفسانیه باشد
ایذا باید نمود و هتک ستر او باید کرد تا مردم بر قبح سریرت
او واقف شوند و نسبت او با او متهم دانند و در

ازالهٔ عداوت او سعی کردن ضایع باشد چنانچه گفته
اند نعم کل العداوة قد یرجی ازالتها الا عداوة من
عاداک من حسد و اما معاشرت با کسانی که نه دوست
باشند و نه دشمن بحسب مراتب ایشان مختلف
باشد چه با ناصحان که نسبت با جمهور در مقام نصح
و اخلاص باشند اختلاط باید نمود و ایشان را به نشاشت
تلقی باید کرد و اما در قبول قول هر کس مسارعت نباید کرد
و بظاهر احوال فریفته نباید شد بلکه بتامل بر اغراض
هر کس اطلاع باید یافت و بعد ازان بر آنچه اصوب
باشد رفت و صلحا را یعنی جماعتی که باصلاح ذات
البین مشغول باشند اعظام و اکرام باید نمود و با
سفها معاشرت بحلم باید کرد و سفاهت و شتم ایشان را
اعتبار نباید نمود و در مقام مکافات نباید آمد بلکه
بسکون و رفق و مفارقت از ایشان نجات باید

جست و با اهل تکبر تکبر باید کرد تا ازان متالم و منزجر
شوند چنانچه در حدیث است التکبر مع المتکبر صدقة و تواضع
با ایشان موجب تمادی ایشان در ضلال میشود
و چون با ایشان تکبر کنند شاید که متنبه شوند و فضلا
احترام واجبت و استفاده از ایشان غنیمت و با خوی
بد خویشان و همسایه صبر باید کرد و حکما گفته اند که انسان
ببدن صابر باشند و کریمان بنفس اما اگر زیردستان
متعلم باشند ایشان را همچو فرزندان گرامی باید داشت
و در سیرت و طبیعت ایشان نظر کردن و آنچه ایشان را
استعداد آن بیشتر باشد مشغول داشتن و بقدر امکان
امداد ایشان واجب دانستن و بآنچه فهم ایشان
نزدیکتر باشد ترغیب نمودن و از تضییع عمر منع فرمودن
و سایلان را اگر الحاح نمایند زجر باید نمود و در اجابت
توقف باید کرد مگر آنکه الحاح او از روی اضطرار باشد

میان محتاج و طامع تمیز باید کرد و محتاج را حاجت
بر آوردن مادام که خللی باو نرسد ایثار کند و طامع را
از طمع باز دارد و ضعفا را دستگیری کند و مظلومان را
اعانت نماید و بقدر امکان بخیر مطلق که منبع خیرات
و مفیض کمالاتست تعالی و تقدس تشبه نماید که بمحض
جود بی غایت و کرم بی نهایت سجال فیض و رحمت از
سحاب قدرت و ارادت بی علت بر اراضی قوابل
اعیان فایض گردانیده و بنسایم تربیت ربانی
گلهای کمالات انسانی در چمن استعداد ایشان
شکفانیده بی توقع منفعتی یا استجلاب غرضی و غایتی
تعالی عن ذلک پس مستکمل باید که در جمیع خیرات وجهه
قصد و هدف طلب او محض خیر باشد تا برتبت علیه
خلافت الهی رسد والله الموفق لکل خیر و کمال و بیده تحقیق
المطالب والآمال و مقرب در بعضی لواحق حکیم محقق

وفیلسوف

وفیلسوف مدقق نصیر الملة والدین محمد طوسی که اکثر این
لوامع از پرتو اشراق انوار فواید اوست ختم کتاب
اخلاق ناصری را بوصایای افلاطون نموده که شاگرد
خود را ارسطاطالیس بآن فرموده الحق عموم نفع آن
لطایف کلم در غایت حکم بر وجهیست که سزد که آنرا
بمداد سواد بصر بر بیاض اوراق احداق رقم زنند بلکه
باقلام افهام بر الواح ارواح ثبت کنند و چون از
میامن فتوحات و لطایف حسن اتفاقات که آن
هم از آثار دولت حضرت سلطان سلیمان مکانی تواند
بود و درین فرصت نسخه سر الاسرار که ارسطاطالیس
بجهة اسکندر ذو القرنین که شاگرد او بود تصنیف نموده
بنظر قاصر رسیده مشتمل بر بعضی نصایح ارجمند بود لایق
چنان نمود که خلاصه آن نصایح که بسیاست ملک
خصوصیتی تمام دارد در آخر این رساله الحاق رود لاجرم

مضمون این خاتمه را در دو سمت از برای ثبت هر دو
ادراج نمود سمت اول در وصایای افلاطون میگوید
خدایتعالی را بشناس و حق او نگاهدار و همیشه همت
خود را بر تعلیم و تعلم گمار اهل علم را بکثرت علم امتحان
مکن بلکه اجتناب از شرور و فساد اختیار کن از حق
تعالی چیزی مخواه که زوال را بمنفعت او راه باشد بلکه
ازو باقیات صالحات طلب کن همیشه بیدار باش
که شرور را اسباب بسیارست و آنچه نباید کرد بآرزو
مخواه و بدانکه انتقام الهی از بنده نه بطریق غضب است
بلکه بطریق تهذیب و تادیبست بتمنای حیاتی پایسته
قانع مباش تا موتی شایسته بآن منضم نباشد و حیات را
شایسته مشمر مگر آنکه وسیله اکتساب تو باشد بخواب
و آسایش میل مکن الا بعد از آنکه در سه چیز محاسبه
نفس کرده باشی یکی آنکه تامل کنی که در آن روز هیچ خطا

از تو

از تو واقع شده یا نه دوم آنکه اندیشه کن تا در آن روز
هیچ خیر اکتساب کرده یا نه سیوم آنکه هیچ عمل بتقصیر
فوت کرده یا نه یاد کن که پیش از حیات چه بودی و بعد از
حیات چه خواهی شد هیچکس را ایذا مکن که کارهای عالم
در معرض تغیر و زوال است بدبخت آنکس بود که از تذکر
عاقبت غافل بود و از گناه باز نایستد سرمایه خود را
از چیزی که از ذات تو خارج باشد مساز در ایصال خیر
بمستحقان موقوف سوال ایشان مباش حکیم مشمر
کسی را که بلذت دنیوی شاد باشد یا از مصیبتی جزع کند
همیشه یاد مرگ کن و بمردگان عبرت گیر خساست مردم
از بسیاری سخن بی فایده او بود و اخبار بچیزی که
ازو نپرسیده باشند بشناس و بدانکه شریر کسی خواهد
بود که نفس او قبول شر کرده باشد بارها اندیشه کن
آنگاه بگوی و بگو بعمل آر دوست همه کس باش زود

بخشم مرو تا غضب عادت تو نگردد و حاجت محتاج
بفردا مفکن ع چه دانی که فردا چه حادث شود گرفتار را
معاونت کن مگر آنکه بخوی بد گرفتار باشد تا سخن
هر دو خصم فهم نکنی حکم میان ایشان مکن بقول تنها
حکیم مباش بلکه بقول و عمل هر دو باش که حکمت قول
درین جهان بماند و حکمت عمل بآن جهان برسد
و آنجا بماند و اگر در نیکی رنجی بری رنج نماند و نیکی
بماند و اگر از بدی لذتی یابی لذت نماند و بدی
بماند از آن روز یاد کن که ترا آواز دهند از آلت
استماع و از نطق محروم باشی و نشنوی و نگوی و نتوانی
یاد کردن و یقین دان که متوجه بجای خواهی شد که
در آنجا نه دوست شناسی و نه دشمن پس اینجا کسی را
بنقصان موسوم مدار و بدانکه در آنجا خداوندگار
و بنده یکسان باشد پس اینجا تکبر مکن توشه مهیا کن

چه دانی که رحیل کی خواهد بود بدانکه از عطایای الهی
هیچ چیز بهتر از حکمت نیست و حکیم کسی است که فکر و قول
و عمل او موافق باشد نیکی را مکافات کن بدی را در
گذار و در هیچ کار از کارهای عالم ملامت منمای و در
هیچ یک تهاون مکن و از خیرات تجاوز جایز مدار
هیچ سیئه را در اکتساب حسنه وسیله مساز و ترک اولی
بجهة سروری زایل مکن که از شرور دایم اعراض کرده
باشی حکمت را دوست دار و سخن حکما را بشنو هوای دنیا
از خود دور کن و از آداب ستوده امتناع مکن در هیچ
کار پیش از وقت شروع مکن و چون بکاری مشغول
شوی از فهم روی و بصیرت اشتغال کن بتوانگری
معجب مباش و از مصایب شکستگی و خواری بخود
راه مده با دوست معامله چنان کن که بحاکم محتاج
نشوی با دشمن معامله چنان کن که اگر بحاکم عرض شود

ظفر ترا باشد با هیچکس سفاهت مکن و با همه کس
تواضع کن هیچ متواضع را حقیر مشمر در آنچه خود را معذور
داری برادر خود را ملامت مکن به بطالت شادمان
مباش و بر بخت اعتماد مکن و از فعل نیک پشیمان مشو
با هیچکس جدال مکن همیشه ملازمت سیرت عدل
کن و مواظب خیرات باش سمت دوم در وصایای
ارسطاطالیس مترجم کتاب سر الاسرار که بامر مأمون
خلیفه کتاب مذکور را از لغت یونانی بعربی نقل
کرده در صدر ترجمه میگوید که چون ارسطاطالیس وزیر
اسکندر و استاد او بود بواسطه ضعف پیری از
ملازمت او تخلف نمود اسکندر بر بلاد عجم استیلا
یافت و در میان ایشان ارباب عقل و کیاست
و اصحاب نجدت و شجاعت بسیار بودند و در ابقای
ایشان خوف خلل ملک بود و استیصال ایشان

از

از قاعده عدالت دور و در امر ایشان متحیر شده
کتابی به ارسطاطالیس نوشت مشحون بفنون تشوق
و تلطف در اثنای آن عرض کرد که بواسطه بعد از
دولت مجاورت بسی حیرت در امور بخاطر راه می یابد
از جمله درینصورت ظلمات مضایق بی نور تدبیر خاطر
مشرق حکیم بیرون شدن متعذر است بهر وجه که میسر باشد
سعی تنظیم اسباب ملاقات فرمایند ارسطاطالیس
در جواب نوشت که همانا رای فرزند جلیل و سلطان
بلیل را معلوم باشد که تخلف از خدمت نه بنا بر عدم
رغبت بصحبت بلکه بنا بر پیری و ضعف بنیه و فتور
قوت و چون مصاحبت میسر نیست درین رساله دستوری
بیان کنم که در جزویات بآن رجوع کنند و بآن از
صحبت من مستغنی باشند بدانکه ملوک عجم و فضلا
ایشان را باید که اگر توانی هلاک نکنی که تغیر آب و هوای

ایشان نمیتوانی کرد و هر آینه شبیه بایشان پیدا
شود پس جهد کن که ایشانرا باحسان بندهٔ خود
سازی تا همه مخلص تو شوند و از همه بندگان تو
مطیع تر باشند و بعد از ان میگوید پادشاهان
چهار صنف باشند یکی آنکه با خود و رعیت هر دو
سخی باشند دوم آنکه با خود سخی باشد و با رعیت لئیم
سیوم آنکه با رعیت سخی باشد و با خود لئیم چهارم آنکه
با خود و رعیت هر دو لئیم باشد قسم اول باتفاق
محمودست قسم دوم و چهارم باتفاق مذموم است
و در قسم سیوم خلافست حکماء هند بر آنند که محمودست
و حکماء فرس بر آنند که محمود نیست و سخاوت آنست
که بقدر حاجت باهل استحقاق برسانی و هر که ازین
مرتبه تجاوز نماید و بحد افراط گراید از سخا باسراف
انحراف یافته باشد هر پادشاهی که زیاده از آنچه

مکنت

مکنت او باشد بخشندگی کند البته سبب فساد ملک
او شود ای اسکندر با تو بارها گفته ام که اصل در سخا و کرم
و بقای ملک آنست که طمع در مال مردم نکنی و از جمله سخا
و کرم آنکه ستم جایز نداری و از عیب پوشیدهٔ مردم
تفتیش نکنی و از انعامی که با کسی کنی یاد نکنی و تمامی
فضل و احسان آنست که نیکانرا گرامی داری و با مردم
گشاده رو باشی و جواب تحیت مردم بگوئی و از خطای
جاهلان درگذری ای اسکندر عقل مدار تدبیرات و آئینهٔ
کمالات و نقایص است و اصل همه فضایل و اول
آلت عقل محبت نام نیکست چه سلطنت و ریاست
مقصود لذتها نیست بلکه مقصود از ان نام نیکست
هر پادشاهی که دین را تابع خود دارد و استخفاف
بنوامیس الهی کند نوامیس الهی او را بکشد ای اسکندر
پادشاه باید که بلند همت و صاحب رای و فصیح

وشیرین زبان وبلند آواز باشد وسخن کم گوید وبا
ارازل ننشیند چون بیرون آید بزینت که لایق
منصب سلطان باشد خود را بیاراید چنانچه از دیگران
ممتاز باشد ورعایت بابازرگانان که از بلاد بعیده
بمملکت او آیند واجب داند تا موجب اشتهار حسن
جمیل ومیل قلوب وکثرت تردد تجار باشد وبدان
سبب مملکت معمور گردد ویاندک مسامحه که با ایشان
کند نفع بسیار یابد وخنده بسیار نکند چه کثرت خنده
هیبت ووقار از دلها ببرد وممد پیری وموجب ضعف حرارت
غریزی شود ای اسکندر در شهوت حریص مباش
که از خواص خنازیر است وچه فخر باشد در چیزی که
حیوانات خسیسه بر تو راجح باشند وافراط در آن
مؤدی بضعف بدن ونقصان عمر است وسبب
کسب اخلاق زنان از حال مسکینان وضعفا

ات يومي من الموة افر

يوم ما قدر ام يوم قدر

يوم ما قدر لم اخش الردى

واذا قدر لم يغن الحذر

کتاب تحف العاشقین ماسه جلد کتاب یکی از مجلس در رجال
و یکی از [illegible] خواجه نصیر طوسی در معادن و دیگری در [illegible]
مجلد [illegible] از [illegible] ساکن در کوچه [illegible]
[illegible] نزد [illegible] باشد [illegible]

ایضاً [illegible] از [illegible] میرزا حسن [illegible] محمد علی [illegible]
چهار جلد کتاب شرح تجرید و هدایة العوام
و شرح [illegible] خضر [illegible] مسترشدین [illegible]
[illegible] نزد [illegible] است

کتاب فوائد [illegible] فی القواعد [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible]
نزد [illegible] است